بسم الله الرحمن الرحيم

احمد لله الذي لا اله الا هو المحمود في كل حين واوان وكل الحمد و
الحامد والمحمود منسوبون اليه بلا اقامة الدليل والبرهان وكل
كل منطق اهل التصور والتصديق وان كانوا ذوي الحكمة البالغة
والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانس والجان واصلي
واسلم على احمد الذي بشر ابن البتول به بطهر بيدى نبا تم
فص النبوة والرسالة نبي السيف الذي هو فارس مضمار الهداية
ومنقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة وباق ملة
و دينه الى يوم القيمة فطوبى لنبي السيف اذ سل سيفه اخرج
المشركين عن جزيرة العرب بعهده وعلى اله واصحابه كانوا حزب الله

نظم

الا اے کمیت قلم بر قدم — فدایت دو صد برقہا بر قدم
کلید در ملک ہستی توئی — طرفدار بالا و پستی توئی
پس از نور احمد ز ملک قدم — تو در ملک ہستی نہادی قدم
تو اول خدا را نمودی سجود — ز تو کائنات آمد اندر وجود
توئی مادر طبع را خوش پسر — سخن در جہان از تو شد منتشر
بہین آلۂ چارہ سازی توئی — کہین نقشبندی مجازی توئی
ز تو کار عالم سراسر روا — ترا دست گیرند شاہ و گدا
طرازندۂ نقش ندرت توئی — نہ فوارۂ حوض قدرت توئی
توئی کفچۂ دیگ تقدیرہا — توئی یاور دست تدبیرہا
توام ستثار و سنت چون شیر — من و تو بہم یاور و دستگیر
بتالیف این نامۂ دلنواز — مرا دستگیری کن ای چارہ ساز
کہ تا مخزن احمدی وا کنم — دوکان جواہر مہیا کنم
بدوکان یکے فرش زرین نگار — بپیندازم از فضل پروردگار
سپندے بر آتش بسوزم روان — کہ از چشم بدزان بیابم امان
پس آنگہ نشینم بدوکان درون — بچینم جواہر بران گوناگون
خریدار آن گوہر ارجمند — نباشد بجز شاہ بخت بلند

فلاکت ز درگاہ او برطرف
اقالیم ہمت از و پر صفا
امید غریبان ز فضلش روا
خزاین ز جودش بود شاخ شاخ
خردمند از دست روزی فراخ
بچرخ شجاعت بود آفتاب
بسان شہاب پیشش فراسیاب

الهی بود تا که ارض و سما
ازان این و زین آن بود چو نما
که این نه سپهر و علم آید بگوش
کنون آنکه علی در دو جهان نیک کوش
ز تو شام و ز تیغه ماند نشان
بهیچ صفوی چون که در زمین جهان
که ماند بسی در جهان پایدار
[illegible] شاد و مملکت نامدار
ز دو جهان با هم سوخت
درین کار عنقی که بهبود نیست

درین دار پر سوز کون و فنا
دل عالم از فیضت آباد باد
رخت باد خرم بسان بهار
ریاست بجو تا ابد پایدار
در آغاز این نامه اوش نهاد

ز دادش بیکبار بیداد گر	بعهدش چو عنقا شده ستمگر
ز عدلش بر و روح فاروق دیش	کند روز تا شب هزار آفرین
عجب گونه شمع عدالت فروخت	که بیداد بر وی چو پروانه سوخت
در او بود مامن عالمان	بود مخزنش مخزن عالمان
ز جودش چو بر عالمان هست سود	از و دیده ام علم دارد نمود
ازین جمله اوصاف وصفی نکوست	که او همچو مغز است این جمله پوست
من آن وصف را کان سر وصفهاست	دریغا اگر می نگارم بجاست
که در راه دین خواجه تاش منست	معاد و معاش من است
خلافت چو از مرشدم یافته	بروت قوی دیو بر تافته
نهاده قدم بر هوا و هوس	شد از پرتو مهر او فیض رس
چو طوبی بود ظل او لا کلام	در و مستقل خلق و عالم تمام
جهان عترت احمد از هر کنار	رسیدند در ظل آن نامدار
بر اندازه حال بر هر کسی	تفقد نماید بر ایشان بسی
کنون همچو گل سر بسر گوش شو	ز احوال این بلبل نو شنو
که در باغ احمد شود نغمه سنج	بتالیف این نسخه بر دست رنج
بحکمت چهل ساله احوال پیر	نوشتم درین نامه دلپذیر
چو در کار دنیا که باشد دنی	شود ای بسی مفلسان را غنی

حکایت محمود غزنوی [illegible]

[illegible]

یکے از الٰہی دو سہ فصل خواند ⁂ زعلم ریاضی دگر حرف راند

یکے راز گفتی زعلم نجوم ⁂ کہ این وقت سعد است و آن وقت شوم

یکے علم طب را بیان ساختی ⁂ ز قانون او رایت افراختی

زعلم حدیث و ز تفسیر نیز ⁂ ادیبے بیان کرد بسیار چیز

یکے زان ز اخلاق گوہر فشاند ⁂ سخن بین کہ تا عرش اعظم براند

یکے علم تاریخ میکرد نقل ⁂ کزو عبرت آموز میگشت عقل

ز زہد و رقاق آن یکے آغاز کرد ⁂ درے از تصوف دگر باز کرد

یکے نکتہ از علم تسخیر گفت ⁂ دگر نسخہ چند ز اکسیر گفت

شہنشاہ گفت اے خردپروران ⁂ مرا ہست یک مشکل اما گران

گر آن مشکلے حل نماید کسے ⁂ ز من مال و دولت برآید بسے

بگفتند کای شاہ عالی جناب ⁂ بگو زود تا بازگوئیم جواب

بفرمود میخواہم اے بخردان ⁂ کہ نامم بعالم بود جاودان

یکے گفت یک قلعہ بس بلند ⁂ بنام خودش سازای ہوشمند

یکے گفت اے شاہ کشور کشا ⁂ بنا کن پل و چاہ و مہمان سرا

یکے گفت شہر نو آباد کن ⁂ یکے گفت ہان داد کن داد کن

شہنشاہ چو بشنید از ایشان جواب ⁂ بفرمود کاین جملہ دیدم خراب

گرفتم کہ یکجا اگر ساختم ⁂ چہ سود ار نہ ہرجا بپرداختم

قصیده مصنوعه بصنعت توشیح

ایا خسرو مند والا گهر — چو در محفل شاه سفت این گهر
گهرهای احسنت از هر کنار — نمودند یکبار بر روی نثار
شکفته ز شادی چو گل شگفت — هزار آفرین بر چنین گفت گفت
الا ای خردمند روشن ضمیر — ازین قصه حصهٔ خویش گیر
ز شهنامه تا مخزن احمدی — بہ بین فرق بسیار گر بخردی
دران ذکر اهل ظلوم و جهول — درین ذکر از اهل بیت رسول
چو زین باغ ناست بود در جهان — صلهٔ زر و بخش از پئے باغبان
ازین داعی الخیر و خدمت گذار — یکے عرض بپذیر ای نامدار
به بخش انچه بخشی دلم شاد کن — دہی بخشش و زر تجهم آزاد کن
الهی بود تا الهی کتاب — تو نواب را خورم و کامیاب
بدارش بفضل خودش جاودان — سپس کن بجال منش مهربان
علی مخزن احمدی باز کن — گهرپاشی خویش آغاز کن

چون پایهٔ ممدوح ارجمند بغایت بلند است و تشنگان صافی درونان دریا نوش را تسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برای سیرابی ایشان بدستیاری فوارهٔ خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از سه موجه مصرعش مے برآید مستمعان را غریق بحر حیرت بنماید و ابواب تحسین و آفرین بر روی محرر رساله بکشاید و آن اینست

روے خوبش چو نایدم بنظر — ریزم از دیده خون بلبل و نهار

آتش انداز خانمان وفا — از ستمگاریش اجل بیکار

لبِ او چشمهٔ ز آب زلال — لال مانم بوصفش از گفتار

دست بر دل از و نهاد خرد — دل از و دست شسته از همه کار

وه چه قدش تمام آفت سرو — وه چه رویش تمام رشک بهار

لطف او هست مایهٔ اقبال — لازم قهر او بود ادبار

هر دو زلفش بسانِ مار سیاه — هر کرا زد بمرد زار و نزار

می خرامد بناز و میدانم — گر او با امیر من شده یار

سر و سر کردهٔ عقول نفوس — سر فراز اجلهٔ امصار

کرمش کرده حک ز تخته خاک — کلمات لیاقت از ایثار

یاد حاتم بعهد او نه کنی — یار من این سخن بخاطر دار

نام بخل از جهان شده هست نهان — نشده تا سکند زر و دینار

پاسبانش بماه گفت مخسپ — پی حفظش بدیده خواب بسیار

روز رزمش بوند دست اگر — رستم و زال گیو نیزه گذار

وعده از بخشش و سخاوت او — داهی دیلاکنان رود فی النار

رنگ گل از رخش پریده مگر — رفت خلقش بجانب گلزار

آستین هاست هر دو کان عطا — آستانهاش مرکز اخیار

شجرهٔ علیه عالیه نقشبندیه

رایت عدل تو چو گردد نشر — رخ بتابد بعتم زشهر و دیار

آفتاب آسمان سخا — آن دو دست تو ابر دریا بار

کلک تو شمع دانش است نه کلک — کلکلت آمد مطالع انوار

یم علم است مجد رت گوے — یا مگر هست مخزن اسرار

منبع الجود معدن الانعام — مفلسان راست مخزن ادرار

یاور بیکسان بهد تشنگی — یار ریش بهر مفلسان درکار

آسمان رفعتا جهان سخا — این قصیده نگر چو باغ بهار

یک چمن صد هزار گل و روے — یک فلک پر زصد هزار اقمار

اگر از گوش دل کنی اصغا — آفرین باد گوییم بسیار

کیسهاے مراد این غمناک — کن پر از سیم و گوهر شهوار

به که اکنون بصد هزار ادب — بدعاهاے تو کنم تکرار

رو نهاده بخاک و کبر زسر — رسته از قید هستی و پندار

ارض و افلاک تا ز امر خدا — این بود ساکن آن بود سیار

سرور سروران تو باشی و بس — سر تو سبز بخت تو بیدار

تا بود دشمنت بقید حیات — تن او خسته باد جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است بترتیم شجرهاے ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وسیله ... و علی آله و اصحابه اجمعین

هادی وقتش محمد زاهد است	آنکه رب العالمین را شاهد است
مرشد پاکش عبید الله بدان	خواجه یعقوب است پیرش بیگمان
مرشد پاکش بدان بیچون و چند	آن بهاء الحق والدین نقشبند
رهبر او حضرت سید کلال	خواجه باباست پیرش بیمثال
مرشدش خواجه علی رامیتنی	خواجه محمود است پیرش همینی
خواجه عارف رهبرش دان ای پسر	خواجه عبد الخالق او را راهبر
خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال	رهبر او بوعلی فرخنده فال
مرشد او بوالحسن خرقانی است	آنکه از حق باقی از خود فانی است
بوالحسن از بایزید ارشاد یافت	او ز جعفر صادق این ارشاد یافت
جعفر صادق امام روزگار	کرد بیعت راز قاسم آشکار
مرشد قاسم بجز سلمان مدان	رهبر او حضرت صدیق خوان
صدر دین صدیق اکبر قطب دین	مستفید آمد ز ختم المرسلین
نسبت دیگر کنم بر تو بیان	آن امام جعفر صادق عیان
داشت این نسبت ز آبای کرام	بر سر شان صد درود و صد سلام
یا الهی از طفیل این کبار	در دو عالم جمله حاجاتم برآر

و چون در شجره طیبه آن کد یور بستان الهی و نخلبند نخلستان فیض نامتناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

٩

اما بعد سید محمد علی به بیعت و توبه مشرف شد و در سلک طریقه علیه چشتیه و قادریه و نقشبندیه و مجددیه و محمدیه بتوسط فقیر سید احمد منسلک گشت و این فقیر را در [illegible]

حضرت غوث الثقلین سید [illegible] و در قادریه از روح مقدس قطب الدین بختیار کاکی قطب الاقطاب خواجه [illegible] مقدس حضرت خواجه [illegible] در طریقه چشتیه از روح [illegible] وجه اول ادریسیه و آن [illegible] این طریقه دو وجه است

عبد القادر جیلانی و در طریقهٔ نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعة
والطریقة حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری متحقق گردید و در طریقهٔ
مجددیه محمدیه پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
و این حصول مقام اویسیه اگرچه محض بفضل الٰهی متحقق شده لیکن آنرا
سببی از اسباب ظاهره نیز می باید و آن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت و اجازت
در سلک مشائخ طرق مذکوره و آن بر این وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است و ایشان
را بجناب والد ماجد خود شاه ولی الله است و ایشان را بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است و ایشان را در طریقهٔ چشتیه بجد امی
خود شیخ رفیع الدین است و ایشان را بشیخ قطب عالم و ایشان را
بشیخ نجم الحق چاتین لده و ایشان را بشیخ عبد العزیز و ایشان را
بقاضی خان یوسف ناصحی و ایشان را بشیخ حسن طاهر و ایشان را
بسید راجو حامد شاه و ایشان را بشیخ حسام الدین مانکپوری
و ایشان را بخواجه قطب عالم و ایشان را بشیخ اخی سراج و ایشان را
به سلطان اولیاء حضرت نظام الدین و ایشان را بامام الزاهدین

حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر و ایشان را بخواجه قطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی و ایشان را بنایب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی و ایشان را بخواجه عثمان هارونی و ایشان را بحاجی شریف زندنی و ایشان را بخواجه مودود چشتی و ایشان را بخواجه محمد چشتی و ایشان را بخواجه ابو احمد چشتی و ایشان را بخواجه ابو اسحق شامی چشتی و ایشان را بعلو دینوری

10

و ایشان را بابی هبیره بصری و ایشان را بخواجه حذیفه مرعشی و ایشان را بسلطان ابراهیم ادهم و ایشان را بفضیل ابن عیاض و ایشان را بشیخ عبد الواحد بن زید و ایشان را بحسن بصری و ایشان را بامام الاولیاء حضرت علی کرم الله وجهه و ایشان را بجناب سید المرسلین حبیب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه

[illegible]

اجمعین و همچنین شیخ عبدالرحیم قدس سره را انتساب بیعت و اجازت در طریقه
قادریه بسید عبدالله اکبرآبادیست و ایشانرا بسید آدم بنوری و ایشانرا
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرهندی و ایشانرا
بجناب والد ماجد خود بشیخ عبدالاحد و ایشانرا بشاه کمال و ایشانرا بشاه
فضیل و ایشانرا بسید گدا رحمن و ایشانرا بسید شمس الدین عارف و ایشانرا
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن و ایشان بشیخ شمس الدین صحرائی و ایشانرا
بسید عقیل و ایشان را بسید بهاء الدین و ایشانرا بسید عبدالوهاب و ایشانرا
بسید شرف الدین قتال و ایشانرا بسید عبدالرزاق و ایشانرا بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی و ایشانرا
بشیخ ابی الحسن قرشی و ایشانرا بشیخ ابی الفرح طرطوسی و ایشانرا بشیخ ابوالفضل
عبدالواحد یمنی و ایشانرا بشیخ ابی بکر شبلی و ایشانرا بسید الطائفه جنید بغدادی
و ایشانرا بشیخ ابی الحسن سری سقطی و ایشانرا بشیخ معروف کرخی و ایشان را
بامام علی رضا و ایشانرا بامام موسی کاظم و ایشانرا بامام جعفر صادق و ایشانرا
بامام محمد باقر و ایشان را بامام زین العابدین و ایشانرا بسید الشهداء امام
حسین رضی الله عنه و ایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضی
کرم الله وجهه و ایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم چون از خوان الوان نعمتهاے بیدریغ گوناگون پیش ره روان راه

سید المجاهدین و مجدد المتقین تا سید المرسلین علیه الصلوة والتسلیم رسانیده این کتاب را زیبا و رنگین سازم بعده باصل مطلب پردازم و بالله التوفیق و منه الاستعانه فی کل آن

[illegible]

بن سید محمد ہدی بن سید علیم اللہ نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد اللہ بن
سید محمد ثانی بن سید عبد اللہ الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
عبد اللہ محض بن سید حسن مثنی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان اللہ
تعالی علیہم اجمعین ولادت باسعادت حضرت سید المجاہدین در
شہر صفر بعد گذشتن یکہزار و دوصد سال در سنہ اول قرن ثالث عشر از ہجرت
خیر البشر صلی اللہ تعالی وآلہ وسلم در قصبہ رای بریلی سرکار مانکپور مضاف
صوبہ الہ آباد واقع گردیدہ وچون سن شریف حضرت ایشان بچہار سال وچہار
ماہ وچہار یوم رسید موافق معمول شرفاء ہند والد بزرگوار ایشان بمعلم سپردہ
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال بتعلم واستاد خود ہیچگاہی
تن نمیدادند وہیچ رغبت نداشتند وہر چند کہ استاد ایشان در بارہ تعلیم
جد وجہد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد ودر آوان طفلی اثر
میراث ابیت کہ از نبی الامی حضرت حق تعالی کہ در جبلت شریف ودیعت

١٢

تشریف می بردند و استفسار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر هیزم
و آب و آتش آنچه که در کار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اهل محله و جوار
و همسایگان که ایشان و آبائے ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضایقه
میکردند و میگفتند که این چه امر معکوس است که خدمت گذاری ما میخواهند
حالانکه من و آبائے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
هستیم جناب موصوف دفترے در فضایل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان بر ایشان چنان میخواندند که هر یک را گریه دست میداد اکثر بوده
است که در خانه متعلقان و همسایگان تشریف برده ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشته پر کرده می آوردند و
هر که را که احتیاج از هیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشته
شادان و فرحان بسوئے صحرا رونق افروز گردیده در ردائے مبارک خود
پشتارهٔ هیزم بسته و بر سر نهاده او را عنایت میفرمودند برادران حضرت
ایشان از وقوع همچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند که بیگانه و
بیگانه را موئے بر تن میخاست لیکن حضرت ایشان از امتناع آنها ممتنع نمی
گشتند یاد دارم که در همون ایام با هفت کس از برادر و عشائر که یکے
از آنها آن حضرت هم بودند باراده لکهنؤ از راه بریلی سفر اختیار کردند

١٤٣

بودند بناچاری بر فرموده حضرت در گلیم مبارک همه احمال و اثقال خویش فراهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال و کشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
می فرمودند اے یاران و برادران هرچه که احسان امروز بر من کردید العمر
از اداے شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
مقصود که لکهنؤ بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران بتلاش روزگار
که بموجب قوت لایموت انسانیست مشغول و مشعوف گشتند و چون جماعت
برادران بجز زاد راه قلیل چیزے برائے مصارف اقامت نداشتند بلاش
معاش روزمره بهر متنفس ضرور افتاد در تجسس این دو مشکل که عبارت از
تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضے از ایشان یکدو جزو کتابت
مختصرات مثل کریما و مقیما نوشته وقت شام میفروختند و بعضے از ایشان
قطعه پارچه خریده کلاه و کیسه دوخته بمعرض ابتیاع می آوردند و حضرت
ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
که همتائی او دیده نشد یک بخش برائے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
طعام همه کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی و نانخورش

ازان پس رئیس منتخب السادات مذکور را از والی لکهنو پروانگی نگهداشت
صد سوار جدید نافذ گردید باستماع اینخبر متلاشیان روزگار قریب هزار
سوار درست به یراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظه
وجاهت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین ده کس
یک اسامی سوار حصه افتاد و همین وتیره رسیدی دو اسامی سوار بحصه
حضرت ایشان افتاد بواد یدا ینمعنی برادران و عزیزان را محروم داشت
و بعنایت ایزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
نداشتند فی سبیل الله بآنها هر دو اسامی داد ند رئیس مذکور باستماع
اینمعنی بهرگونه حضرت ایشانرا امیدوار ساخت درین ضمن والی لکهنو
را سفر برای سیر و شکار بطرف کوهسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت
والی موصوف را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر امیدواران
که در رفاقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
درین سفر هم آنحضرت حمالی اثقال رفقا بنحویکه از خروج وطن بر خود اختیار
کرده بودند مرعی و اجرا داشتند و ذره هم فروگذاشت نکردند مدت شش
ماه درین سفر ماندیم جز صحرا پیمائی و فاقه کشی و صعوبت سرما و گرما یک حبه
بوصول نیامد و رئیس مذکور در شهرت مسطور در آری و نعم وامروز و
فردا چون دایگان که اطفال را بلطایف الحیل سپارند میفریفت و حضر

مخاطب شده [illegible] نیز
[illegible] ازین جمیع یاران
[illegible] لسان الغیب حافظ
[illegible] و همواره این
تصور [illegible] از دست
یاوری از بخت خود
ربانی در کان اوست
ایمانی و آلای نعماے
شان اوست و جواهر زواهر

الله در
انما یبایعون الله
ان الذین یبایعونک
و مسالک تقوی را که مشهور
کیند و بیعت آن سالک
ازینجا سفر دهلی اختیار
یازده با ما متفق شده

۱۵

[illegible]

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با موشک کوران را چون دیدند که هیچ نفع نمی بخشد تا آنکه شبے آیات یاس و نا امیدی از نصیحت شنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده بالخصوص همون جواهر پندار چمند آویزهٔ گوش ساخته پوست کنده فرمودند که فردا پس فردا ما راهی دہلی خواهیم شد میخواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بار گران خواهند شد بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا دو سه روز نگذشته بود که روزے بلشکر والی لکھنو که دران بودیم کوچ نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در شکل سواران و پیادگان و توپخانه نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس نشان نداد و چون آن سفر در بیشهٔ محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

آنکه شبش بفاقه گذشته بود وبطمع شکم سیری باجرت بگرفتم او لرزان ولغزش
کنان وگریان وپریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه بامن دوچار
شد وحالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ایجوان این حمال ضعیف
راچرا بظلم وتعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دیشب فاقه کردم وامروز
بناچاری این بار بسر برداشتم حضرت روے بمن آورده بعد تضرع وزاری
فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری ادا کن والا منتظر قهر حق باش من فی الفور
چند فلوس موعوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بتبسم فرمودند
که بخاطر ما چندے زیر درختے که نمایانست بنشین وراحت گزین ونفس راست
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختے بنشستم بمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم واز بنده فرمودند که این بارکش را رخصت
اجازت فرما وممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ایجوان سیمای صالحین بر چهره تو هویداست وآثار عقل وکیاست
از گفتار وکردارت پیداست عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خورد
سال مظنون نیست سرزده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی اق و
دق که از دیدن آن دل رستم شق میشود جز من وتو دیگرے نیست از منزل

وجنب متعالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده‌اند
فرمودند از رائے بریلی متعلقهٔ لکھنؤ ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات الف
مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل
برخود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالے جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که بوراثت پدری و مادری شما اگر
فضل خدا شامل حال است فایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم مولوی عبدالقادر است
دست ایشان بدست نامبرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عند الملاقات
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستفید و مستفیض گشتند
در سنه بست و دوم بعد هر دو یکهزار و دویست و بیست و دو سال این سعادت
عظمی و عطیهٔ کبری بحضرت ایشان دست داد در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف ستة

متوجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوے از اجزاے عالم کبیر که متصور تو شود بتامل و تفکر و تعمق تمام بطریق توجه اکتفا کن و بغایت تفکر نهایت تامل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت نجومی از بدنم بلکه از هر بن مویم الله الله و از هر در و دیوار و حجره و در و بوریا ئیکه بر و نشسته بودم جاری بود و طرفه حالتے دست داد که الحال از تحریر تق قاصر بهمون حالت گریان و خندان و واله و حیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف نهاده عرض کردم که خدارا ازین نفقه که بغایت عالی این صورت را دست داده برون آرید و الا بلاشک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب برمن طاری و ساری خواهد گشت از لحظه کم دست شریف بر پشت این کثیف نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هرگاهیکه این معامله خواهی نجیکه تعلیم کرده ام شغل نمائی ابواب این دولت بر روے تو خواهند کشود آمدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را نفی و اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده طریقه یاد داشت که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله که بتفصیل تام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة والرضوان خصوصا در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

19

اسرار و این شغل چیست
امام المحدثین این بیت
مشهور حافظ را علیه الرحمة
بزبان آورده
بمی سجاده رنگین کن گرت
پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود ز راه
و رسم منزلها

وتوجه ازان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام وجسارت هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت واجماع است که اصل اصول دین است بکمال تبیین وتشریح وتفریق بینهما تنبیه وارشاد فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ وثابت است برآید بتعمیل آن سعی وکوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین را در آغوش شریف خود تا دیر داشته وتقبیل رخساره وپیشانی شریف نموده بشارت دادند که برواسے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال بانعام وافضال خویش بر تو ارزانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام المحدثین الله معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا وانبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار وشمۀ نمونه از خروار اینکه اول بدانکه ولایت مطلق سا فج آن باشد که ایزد متعال بندهٔ از بندگان خویش را از سائر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزینند واثر برگزیدگی آنست که محبت الله تعالے در جذر قلب آنکس نوعی راسخ وثابت گردد که اولاً از دنیا وما فیها اعراض نماید وحب اولاد وجاه ومال از دل او اصلاً ومطلقاً محو ومعدوم گشته از نفس وقلب وجوارح واعضا جویای قربت آلهی ومتبعی مرضیات او سبحانه نوعی منهمک ومشغول ومشغوف شود که عوام الناس او را مجنون ودیوانه پندارند ازینجاست که شخصے از تبع

القرآن باشند و باصطلاح صوفیه صافیه رحمة الله علیهم اجمعین این اعمال را
قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در جذب قلب او محبت الهی چنان
جای گیرد و منزل گزیند که اثر ایثار که بمفاد آیت کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون و سجیات مرضیات ابرار که در شان انبیاء
علیهم السلام که بمفاد آیت شریفه و انهم عندنا لمن المصطفین
الاخیار که شرح آن در دیگر آیت کریمه ولکن البر من آمن بالله
والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون بکمال
تفسیر و تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شخص جلوه شهود یابد
و شموس دهد و در این خصائل حمیده و سجایای پسندیده بالکلیه از
ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و همواره
در سد و هدایت خلق و نصایح مجرمین و فاسقین و اجرای و اقامت
فرایض الله و احیای سنن انبیاء والمرسلین صلوة الله علیهم
اجمعین و مجاهده با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنهگار و اکثر در مجالس

بکلام [illegible] نموده و اظهار و امداد و اشاره
تصورات و تفهیم
قاضی الحاجات بحجاب
والحاح و ضراعت بمجاز
روح بعالم قدس و مناجات
و اثبات و توجه قلب و
و تهلیل و ورزش نفی
بعد نماز فجر و عصر [illegible]
و مشتغل باشند خصوصا
ام بعد صلوة تهجد [illegible]
و این اشغال را که تعلیم کرده
نمود در فتح اقامت گزینند
فرمودند که بمحل سکونت
تمام و تقید بالا کلام ارشاد

بیعت المجاهدین [illegible]
[illegible] انجام [illegible]
[illegible] من یشاء [illegible]
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
ولایت اعلی و افضل [illegible]

مجامع مومنین ارشاد و تلقین
[illegible] و عظ و نصیحت تحقیق
[illegible] مجلس
[illegible] باشد
[illegible] اصطلاح حقیقت
[illegible] عبادات النص
[illegible] القرآن باشد
[illegible]

باین اعمال درآیت کریمه وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب بهمین اعمال رفته و باید که همگی وتمامی خود را بحضرت حق بسپاری وچشم امید بر فضل خدا داری ومفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

چو پیر سالک عشق بمی حواله کند		بنوش ومنتظر رحمت خدا میباش

ودر بیت دیگر که فرموده بیت

نگویمت که همه سال می پرستی کن		سه ماه میخور و نه ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح وتفصیل آن کلام بتطویل می انجامد گذاشته شد پس بموجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشتغال اعمال مذکورة الصدر موظف ومشغول بودند درین مابین بست ویکم ماه مبارک رمضان رسید آنروز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب و ترجو یابی لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند که ای فرزند دلبند همچنانکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالی مستقبله مداومت دار واز بیداری شب چه میگشاید واز جستجو چه آید پاسبانان اگر شب بیدار باشند وازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است همواره محروم وبی نصیب می مانند واگر پرتو فضل خداوندیست اگر خفته باشی چون بخت بیدار کنند وشاهد مقصود بکنارت نهند سید المجاهدین خاموش

باجامه غسل فرمودند و هیچگونه پروای تکلیف برودت نمیداشتند و در اثنای غسل
چشم بر هر دو صاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وصاحب الغار رضی الله
تعالی عنه حاضر شدند یکی از آن دو صاحبان ارشاد کردند که ای فرزند امشب
شب قدر است در یاد الهی مشغول باش و از مسئلت و مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعده آن هر دو حضرات
قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بارها ارشاد
میکردند که در آن شب برهین از افضال الهی که نامتناهی بود واردات عجیب
و واقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را نهجیکه هست معاینه
میکردم و درین حالت بغتةً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است واگشت و
می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تهلیل
و تسبیح کشاده عجب گونه بحر حیرت فرو رفتم که بشرح و بیانش زبان مقال
قاصر و لال جمیع اشیاء را بمشاهده رای العین قایم میدیدم و بنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهادم و زبان بشکر الهی و دعائیکه مناسب وقت
بود کشادم درین حالت فنای کلی دست داد و رخت وجودم بصحرای عدم
افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم و سلام

وکسوت عبارت فیض اشارت آن از ہر دو خلیفہ راشدین جناب موصوف
است در خاتمہ کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رسالہ بجلوۂ ظہور
می در آید کہ اول وافضل آن معاملات این است کہ حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوۃ اللہ وسلامہ علیہ در منام دیدند کہ آنجناب سہ
خرما بدست مبارک حضرت ایشانرا خورانیدند بوضعیکہ یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفتہ در دہن ایشان می نہادند بعد ازان کہ بیدار شدند ازان
رویاے حقہ اثر ظاہر و باہر یافتند و ہمین واقعہ ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد ازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم اللہ وجہ
وجناب سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضی ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آبا مر اطفال خود را و جناب
فاطمۃ الزہرا لباسی فاخرہ بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
بسبب ہمین واقعہ کمالات طریق نبوت نہایت جلوہ گر گردید و عنایت
ازلی کہ در ازل الازال مکنون بود بر منصۂ ظہور و عنایت رحمانی و تربیت
یزدانی بلا واسطہ احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواترہ و وقایع
متکاثرہ پی در پی بوقوع آمد تا اینکہ روزے حضرت جل وعلا دست راست
ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفتہ و چیزیرا از امور قدسیہ کہ بس رفیع

خواہد کرد گو لکھو کہا باشد ہر یک را کفایت خواہم کرد فقط عبارت الکتاب المستطاب
بلفظہ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سید المجاہدین میفرمودند کہ ہرگاہ
در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پر فتوح مشایخ دہلی متوجہ میگشتم خود را بمراتب
اکمل و افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پر فتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم و دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر ہمان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معاملہ معکوس کہ خود را کمترین از مریدان
آنحضرت می شمردم مشہود من نگردد فی الفور چشم وا کردم و بخدمت امام المحدثین
رسیدہ نبذی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت
در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہمین
است ہنوز مشتے از خروار و قطرہ از آن بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشتہ
اند ہمچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شدنیست در ظل ظلیل آن صاحب
کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشغوف بودند و
درین آوان کہ بران حضرت رو داد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشتہ لیکن
درین وقت بذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبہ را خلعت نظم پوشانیدہ
بکمال آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسے میخواہد این را رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض
مرقوم سازد و آن اینست

تفکر بعباد و تفکر معاش
بکشتی و شخچه بازی و لاغ
رسیدن بهر محفل عیش و غم
شنیدیم روزی که قوم هنود
زن و مرد و اطفال آن قوم شوم
بشویند تن بت پرستی کنند
پری پیکران همچو ماه تمام
خرامان دو صد سرو در یا کنار
چه رند و چه صوفی چه هشیار و مست
من و با دو سه کس بهزادگان
بدو گفتم ای یار بیرون خرام
که امروز دریا تماشاگه است
تماشا که امروز دریا بود
ز عکس ورو بین جهان دگر
خروشان کف آورده دیوانه وار
ز گرداب طوقست بر گردنش
بیا زود برخیز دریا به بین

شب و روز بودیم بازی تلاش
گهی سیر شهر و گهی سیر باغ
همیداشتم دائما سفتنم
نمودند بر ساحل شط ورود
نمودند امروز طرفه هجوم
تماشائیان جوش و مستی کنند
خرامنده هر سو دران اژدهام
نه بینی جز امروز در روزگار
بران بت پرستان تماشا پرست
رسیدیم در پیش آن جانجان
بیا ما هم اندران اژدهام
تماشا گهی هر گدا و شه است
که هر قطره اش دُر یکتا بود
چنانش بود آسمان دگر
چو عشاق بکیسو روان بیقرار
مسلسل ز موج است یک سر تنش
وزان جمع یکدم تماشا به بین

همین معنی عصمت ایزدیست | همین حال دفع بلا و بدیست
بدین گونه آیات بسیار بار | شود بر سر انبیا آشکار
پی اولیا هم شود گاه گاه | که محفوظ مانند از غول راه
کنون نقش مطلب بلوح بیان | نگارم تو بنگار بر دل زجان
تو این نقش را دام تسخیر دان | چه تسخیر نوعی زاکسیر دان
نخستین ازان عصمت انبیا | که تائید حق باشدش رهنما
بتفصیل این را بیان میکنم | بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسی علیه السلام

شنیدم که همواره موسی الکلیم | سقی الله کاسات نور العظیم
ز فرط حیا آن نبوت مآب | نمیکند گاه از تن خود ثیاب
بجز چهره و دست پایش کسی | ندیده از تنش باز دیگر بسی
گروه یهودان خانه خراب | که بودند دشمن بعالی جناب
زبهتان یکی آتش افروختند | کزو خانهٔ دین خود سوختند
بگفتند موسی ست معلول برص | شود بعد یک چند مقتول برص
عجب گونه معیوب پیغمبر است | حذر کردن از وی بسی بهتر است
شنیدیم هرگز نه در عمر خویش | که پیغامبر خورد زینگونه ریش

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین اٰمنوا لا تکونوا کالذین اٰذوا موسیٰ فبرأه الله مما قالوا و کان عند الله وجیھا

ہمین حکایت است

بیا تا شنو اکنون بیانی دگر ‌ ‌ ‌ بخور نعمت ایجان ز خوانی دگر

بیا بگذر از دجله رود نیل ‌ ‌ ‌ دہم آیت از کوثر و سلسبیل

پے بیت اقصا مرو سوے شام ‌ ‌ ‌ که خورشید آمد ز بیت الحرام

چه میجوئی انجیل و تورات را ‌ ‌ ‌ ز قرآن بخوان یک دو آیات را

بیا از زمین سوے چرخ برین ‌ ‌ ‌ بکن ذکری از رحمت العالمین

محمد شہنشاہ اقلیم جود ‌ ‌ ‌ که شد باعث جود و بود و نبود

شفیع ہمہ آخر و اولین ‌ ‌ ‌ حبیب اله خاتم المرسلین

بلا شبه گیرد بروز قیام ‌ ‌ ‌ خطیب ہمہ انبیاء کرام

ز انا فتحنا ست تاجش بسر ‌ ‌ ‌ لعمرک کمر بند زیب کمر

بود والضحیٰ لمعۂ روی او ‌ ‌ ‌ تو واللیل دان رمزی از موی او

به بیت الصمد شمعے افروختند ‌ ‌ ‌ بت و تبگر از وے بسے سوختند

ز تعداد بیرون درود و سلام ‌ ‌ ‌ برو باد بر آل و صحبش مدام

حکایت کند راوی حق پرست ‌ ‌ ‌ ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک / همین خواست چون سایه افتد بخاک

قضا گفت ز افتادن او را چه غم / که واخفض جناح است او را علم

چو شد هوش زان افسر اهل هوش / ز قومش برآمد فغان و خروش

دو سه کس ازین قوم آسیمه سر / رساندند عباس را این خبر

چو عباس این ماجرا را شنید / همان لحظه نزد پیمبر رسید

تنش را بپوشاند از یک ردا / بهوش آمد آن هوش رفته زجا

شد آن سرو نوخیز برخاسته / کزو باغ جنت شد آراسته

دگر باره شد بلبلش خوشنوا / کزو باغ جان یافت برگ و نوا

گهر ریز یاقوت او شد دگر / دگر بار شد نرگسش فتنه گر

دگر بار شد سنبل او بتاب / دگر حلقه زد ابر بر آفتاب

دگر خنده زد باز کبک دری / دگر نو شد اندازهٔ دلبری

دگر بانی کعبه آمد ز خواب / شد آباد ازو این جهان خراب

علی مهر برلب نه اکنون خموش / چو عباس بر جوش دل ستر پوش

حکایت

کنون ذکر از او بسیار کس بار / بسیارم درین نامهٔ نامدار

شنیدم که شخصی ز اهل رشاد / که بس متقی بود نیکو نهاد

شبانی نمودی باغنام قوم / ز انعام شان یافت انعام قوم

۳۷

طلب کن تو همواره قوت حلال — که از حرمت و شبهه بینی ملال
خجل گشت زین پاسخش میزبان — برون رفت زان خانه بس میهمان
کنون لب گشایم بذکر روات — که از ضعف یابد حدیثم نجات
سخن چین بود راویم آن کسی — که در راه دین کرد کوشش بسی
بنوعیکه از بهر پروردگار — روان ساخت دریای سید شمار
رئیس شهیدان اسمعیل است — که از مدحتش خامه پا در گل است
بیان کرد آن قدوة الواصلین — ز نواب آن شمع دنیا و دین

هست این مدح آصف ثانی — قوت بازوی مسلمانی

بیا ای سخن سنج روشن ضمیر — گل افشانیم بین بمدح وزیر
دواتم کنون چشمهٔ زندگیست — بنظمم ازان عمر ماندگیست
قلم گشت فوارهٔ سلسبیل — ورق گشت رشک پر جبرئیل
بود مسطرم چار جوی بهشت — نه بل زلف و آبروی بهشت
دماغم مگر قلهٔ طور شد — نفس سر بسر آیة النور شد
بود دست من زیر دست قضا — ز دست قضا بنگر این نقشها
برو باد نفرین ز حرفش برین — که بر من نگوید هزار آفرین
سوزان دل سامع از انتظار — علی مدحتش هرچه داری بیار
فلک رتبه نواب عالیجناب — امیر الممالک وزارت مآب

چه گویم ازان فیض وانعام عام
من از دیگر این حال نشنیده ام
چه معن وچه سیف وچه عبد الرحیم
چه حاتم چه بخشی چه دیگر کسان
چو دیدی بملک کرم را دیش
سخاوت ۱۲
ببانک و پٹه دست بر دیش بین
ز بندوق بازی ادای عجب
درین باب گر رومی آرد کلام
برین توده چرخ گر یک دو تیر
بزد کمانش بود بیگمان
تو هر تیر او تیر تقدیر دان
اگر نیزه بازی کند آن دلیر
ز خنجر چو بازی کند در مصاف
جداگانه در هر فنی یکه فنی است
چو از گفتنم مدحتش هست بیش
مر او را بود ابلغ الوصف نام
علی خیز بردار دست دعا

کرور برد لکهه روپیه یک غلام
بچشم خود این ماجرا دیده ام
نگردند زین گونه او زار سیم
که این همچو کوه ست دیگر خسان
بدیگر فنون بین تو استادیش
اگر مردمی خیز مردیش بین
فرنگی است انگشت حیرت بلب
مبدل کند صبح عمرش بشام
زند خیز از تیر او صد نفیسه
کباده کهن کوزه پشت آسمان
خجل زان سپرهای تدبیران
صف مرهٹه گرد از عمر سیر
برآید دل کوه از راه ناف
ولیکن مبرا ز ما و منی است
خجل گشتم از حسن گفتار خویش
وزیر محمد علیه السلام
بدرگاه آن واهب کبریا

[illegible]

٣١

ظفر پیکر نواب عالیجناب
معلی القاب قامع الکفرة
والفجرة بیشتر ارکان الدین
وجامع العلماء والمجاهدین
محب الفقراء والفقرا [illegible] نافع
الخلق واقر الاحسان
امیر الدوله محمد امیر خان
بهادر [illegible]
در محل الجنة مثواه
در نواح صوبه دار الخیر اجمیر
و صوبه مالوه تا دریای
نربده بجماعت یک لکهه
سوار و پیاده های بیشمار
از انواع صاعقه بار از توپ
راجهای کفار آن دیار

مال بشمار بطریقه جزیه و خراج و عشر بهر گونه که می یافتند میگرفتند و خدمت علما و فضلا و مشایخ عظام و سادات کرام نمیکه باید و نوعیکه شاید مینمودند و شاهد مقصود هر وضیع و شریف و یگانه و بیگانه در کنارش بے نهاد ندازجانب یزدستان جل جلاله بامور و محکوم شده بعجلت تمام و بسرعت مالاکلام بآنکه طرق و سبل آن لشکر جرار و بسبب هجوم جنود کفار از هر گوشه و کنار مسدود و منقطع بود سید المجاهدین توکلا و تمسکا بحفظه بفراغ بال فرحان و خندان و شادان و فرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یا بخانه دوستان میرود از بلده شاهجهان آباد نهضت فرموده بعد طے مراحل و منازل که هر مرحله هفتخوان رستم و اسفندیار بود وطی فرموده بوجود فیض آمود خود لشکر اسلام را منور و مشرف ساختند محرر این رساله و مؤلف اینمقاله بخدمت ناظران و مطالعه کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس بعیت نسید اشتم و علاوه آنکه دران ایام حال مبارک فال ز چشم خلایق متواری و محجوب بود و بموجب این بیت سعدی عمل میکرد بیت بسر وقت شان خلق کی ره برند ❊ که چون آب حیوان بظلمت درند ❊ اطلاع و آگاهی نمیدارد دیگر یک واقعه که از زبان فیض ترجمان سماعت دارم بمعرض بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر چهل کروه از بیگاه تا شبانگاه در ایام برشکال که هر نهری بحری و هر گوی چاهی مینمود و زیرش بر مدرار بفحوای کلام ملک العلام ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان را تیره و تار ساخته و غرش رعد صاعقه بار در هر گوشه و کنار عالم نمونه آثار رستخیز انداخته یکی از احوال دیگر اطلاعی نداشت و بسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه کروه که متعاقب میرسید

کمر همت بر بسته و خود را زود برسانند پس سید المجاهدین از لشکر کوچ فرموده بدار الخلافه
شاهجهان آباد رسیده بشرف مصافحه و معانقه حضرت امام المحدثین مشرف و مستعد گشتند و درینجا
واجب و متحتم افتاد که از رویای صادقه حضرت امام المحدثین که قبل از ورود سید المجاهدین بدار الخلافه
است ناظران این رساله را که مقدمه ظهور و بروز تباشیر صبح ولایت و طلوع نیر اعظم خورشید امامت
است خبردار سازم تفصیل این اجمال برین منوالست که تاریخیکه سید المجاهدین از لشکر بعد سبب
دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت فرمودند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می بینند که گویا حضرت
سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم در مسجد جامع بلده مسطور تشریف میدارند و خلایق
از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بجهت زیارت دوان و خیزان متوجه شده اند و اول از
همه کسان جناب امام المحدثین بدست بوسی شریف فایز و مستعد گشتند سید ابرار علیه الصلوة والسلام
آن وقت عصا در دست میدارند و بحضرت امام المحدثین میفرمایند که ای عبد العزیز این عصا را
بستان چون در مسجد نشستن خلایق برای زیارت می آیند حالا هر که پیش او عرض دارد هر که را اجازت
بخشم بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم عصا گرفته بر در
مسجد نشستند و خلایق موفور و متکاثر که از هر طرف هجوم آورده استیذان می طلبند و امام المحدثین
بخدمت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم رفته حال هر کس معروض میدارند و بموجب حکم شریف گروهی را
میگذارند و گروهی را باز میدارند صبح گاهان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاه که از جمله
خلفاء حضرت شمس الدین شهید که مشهور بمیرزا مظهر مرحوم اند رفته این رؤیا بیان نموده
تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة بپاسخ گفتند که طرفه ماجرا و عجب حالست که صاحب یوسف

رویای صادقه جناب مولانا عبدالحی صاحب رحمة الله علیه

در جواب مولانا عبدالحی ارشاد فرمودند که شرح و بیان این مدعا در اکثر کتب تصوف و اخلاق مثل احیاء العلوم وغیره اسلاف بکمال تشریح و بیان فرموده اند بجز و علم حصول این مقصد و وصول این مطلب بدون توسل مرشد کامل خیلی دشوار بلکه قریب محال اگر عاشق این معشوقی بخدمت این جوان تازه وارد که موسوم بسید احمد است بشتابی که بهمت استوار بسته خدمتش در باب مولانا عبدالحی صاحب بعد اصغاء این کلام بطلب مقصد و مرام خود بشتافتند و بکمال ضراعت و انکسار درخواست این مطلب عظمی و مآرب کبری کردند امام المجاهدین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله موسومه بحقیقت الصلوة که مصنفه آنحضرت است بیان فرموده ختام کلام بر این مرام نمودند که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگو راست نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سید الانبیاء را صلی الله علیه وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین برای تعلیم آن امامت فرموده اند بیا تکبیر تحریمه دو رکعت نماز باقتدایم بربندد مولانا علیه الرحمة حسب المامور بعمل آورده تحریمه دو رکعت نماز باقتدای آن عالیجناب بربستند درین مقام اکثر اوقات بمقام بیان میفرمودند که آنچه در آن دو رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف اجازت خواسته بخانه خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعاظم تلمیذان مولانا ممدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نهجی که در رساله حقیقت الصلوة است من وعن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید المجاهدین بشتافتند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فراغ صلوة مقصد و مطلب خود یافتند بعد انقضای هفته عشره هر دو کسان بعزم راسخ و همت استوار برای بیعت سید المجاهدین

تو دیده سر الرسید گشته راه ویران عام گرفتم و چون به دروازه آن مقام رسیدم دیدم که بوابان هیچکس را
نمیگذارند شستند رشده متحیر استادم و برای حصول این ماموله خیلی ملول و محزون بودم که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیا ر
تشریف آوردند و میخواستند که درون محل پرده داخل شوند که بغتتاً فریاد برداشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیله خود دران درگاه عالیجاه فائز و واصل سازند
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم هیچکس از بوابان
و دربانان مرا مزاحم و متعرض نگشتند و چون قریب محل پرده رسیدند پرده دار پرده را برداشت
و من بمعیت و رفاقت آن عالیجناب دران قباب فیض مآب داخل گشتم می بینم که شخصی در کمال
با جمال بکمال هیبت و جلال بر تخت دیوان خاص نشسته و احدی در آن مکان عالیشان بنظر نمی
آید من خاکسار خائف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ استاده چشم بر چهره شریف
منظر لطیف صاحب تخت دوخته یارای دم زدنم نبود تا بآداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
در این بودم که چشم وا شده بیدار گشتم نسبت سبب بیعت سلسله عالیه چشتیه و چون این رویای
صادقه و خواب عجیبه به علماء ظاهر که سراسر شر بودند و از مغز معنی جاهل مطلق و عاری محض هیچ
یکباره زبان باستهزاء و تمسخر برکشادند و داد جاهلی که سراسر بیداد بود میدادند بر این هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم وا انبوه نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته معروض داشتند که
نمیدار شد شما جناب مولانا عبد الحی صاحب بیعت برادرزاده حضور مرید سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی ندارند مرید گشته تحقیقاً کفش

ربانی افواه مردم را حجابت دلیل بر عدم رویت حق سبحانه تعالی گمان کرده اند همین دلیل صحیح
نا ثابت چرا که رویت او سبحانه خصوصا رویت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون اشباح
اشباح و هیاکل اصلا و مطلقا ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح و هیاکل ماهیت معنون ماهیت انسانی که حیوان ناطق هست باید فهمید اشباح
و هیاکل ایشانرا عین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن متکلمین اهل السنه هیاکل و اشباح را
بذات او که عبارت از ماهیت اوست بوی مضاف سازند و منسوب کنند چون زید و
زیدیکه بعد انتقال روح میگویند که این لاشه زید است از محاورات معلوم شد که زید دیگر
است و لاشه او شی دیگر چون این تقریر دلپذیر که انموذجی از آن بتحریر و تقریر درآمد
فرع صماخ معترضین گردید بعضی از ایشان که با انصاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود بتوبه و استغفار لب گشاده در ربقه بیعت سید المجاهدین رفته خود را
مزین و مجلا ساختند و بعضی از ایشان که بتخمیر با جهل و ضلالت مخمر بودند مهر سکوت بر لب نهاده
در زاویه خمول واختفا متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمه حسب حال ایشانست
بیت گر نه بیند بروز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه + بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علماء و اهل
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه سر بفلک کشید
و از طرف خلایق بسیار و مردم بیشمار که اکثر علماء و فضلا بودند مثل مولانا وحید الدین و حکیم
مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیره حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پهلت رسیده

یا که حسن المجتبیٰ با حسن و خلق
شمع بزم آرای ابرار آمده

خلق را سوی شهادت رهنمون
چون حسین این نور ابصار آمده

همچو زین العابدین آن شاه دین
عابدان را میر و سردار آمده

همچو باقر بحر ذخّار علوم
بهر تلمیذان نمودار آمده

سید احمد جعفر است آن جعفر است
هر که زین جعفر بانکار آمده

کاظم الغیظ است موسی زمان
هالک فرعون اشرار آمده

هم تقی و هم نقی هست آن امام
وارث ابرار و اخیار آمده

جمع لشکرها نمود او عسکری است
بهر جند الله چه سردار آمده

مهدی وقتش اگر خوانم رواست
کفر و بدعت زو نگونسار آمده

عروة الوثقی ست رو دستش بگیر
زانکه دستش دست جبار آمده

پنج شاخه مشعل است آن دست او
رهبرم اندر شب تار آمده

کور مادر زاد را از وی چه سود
چشم او زین نور بیکار آمده

احمدم و الله عبد القادر است
کان معین دین مختار آمده

بختیار اوست قطب الدین اوست
کان فرید دهر و اعصار آمده

اوست سلطان المشایخ لا کلام
چون نظام الدین دین دار آمده

صابر و شاکر نصیبه و دین حق
ابن عرفان هین شکربار آمده

سنت از وی خوش رواجی یافته
بدعت از وی خوار و فی النار آمده

بعید از اخلاق گرامی و غربا پروری و مسکین نوازی نخواهد شد چون این کتب و مراسلات
بسیار جمع گشتند آنحضرت همه را بوساطت مولانا محمد اسمعیل علیه الرحمة والرضوان بخدمت
امام المحدثین فرستاده استشاره و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
دستاری سیاه و پیراهنی سفید که ملبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساخته رخصت
فرمودند اول بقصبه پهلت که اکثر عشائر و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل الله
قدس سرهما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلقین
و ذریات و نسا و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شده از بدعات و رسمیات
قدیمه یکباره دست برداشته روش سنت سنیه اختیار نموده همه با مجتمع شده عهد و
پیمان شدید بایمان غلیظ بدین مضمون نمودند که هر که از برادران ما در بیعت امام المجاهدین
دست ندهد و از رسمیات قدیمه که سراسر بدعات شنیعه مخالف سنت سنیه است تائب بیزار
نشود و قاطبةً ترک ننماید اگرچه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضوری در
موت و حیات فرض و حتم باید دانست چون این معامله فیما بینهم وقوع یافت کلهم منقاد
و مطیع گشته دست به بیعت شریفه در دادند و هر کس حسب مقدور نمود بمهمانداری آن
مهمان عزیز قصوری و فطوری نکردند دو هفته نگذشته بود که اکثر اشخاص متصله آن
قصبه مع عرائض و مکاتیب بطلب سید المجاهدین رسیده باعث تکلیف قدم رنجه شریف
باماکن و مساکن خود ها شده ازین قصبه نهضت کنانیدند همین وتیره در مظفر آباد
و لهاری و سهارنپور و گنگوه تا رامپور و بانس بریلی و شاهجهانپور و شاه آباد

٣٩

ایشان باسیری که تشنه تفحص شده بود زیب و رونق افزای قصبه های بریلی که مسکن مالوف و موطن
آبا و اجداد است شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دوره و سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل و مقام مجتمع شده و دسته دسته روز بیعت
کردن همراه میماندند و بوسیله مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می آمد که خورد را
این جم غفیر و انبوه کثیر بس میشد با آنکه در انوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط غلای شدت بود و پنج آثار غله خسیس و نفیس بیک روپیه می ارزید بنا بر علیه
میر سید مولوی محمد یوسف صاحب که داروغه حضور پرنور بودند همه را یکجنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده حوالهٔ والیان خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول روز شده بود که همه طعام یکجا پخته از دیگها آورده تغار را پر باید ساخت و پیاده های
چهاران باید انداخت بر سر تغار آمده بکف کافی خود جمیع طعام را اساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه و بارک فیه که در اکثر احادیث صحیحه
قرارت فرموده میفرمودند که بعد ساختن طعام علی السویه بر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و حیاناً با همه میرسید و باقی نمی ماند و بر غدا و عشا صبح و شام
مصرع خواجه نظامی گنجوی خلایق برای العین مشاهده میکردند مصرع ع فراخی بود و دعوت تنگ راه
در حین نزول اجلال آن مایه فضل و کمال در بریلی اگرچه آن انبوه نبود لیکن هشتاد
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده و شانزده هزار نفر و دیاری

وقت سید المجاہدین با چندکس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم آواز
حضرت شنیدم گفتم یاران حال جیست حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودندکه اینجا تجلی بیرنگی شما را
هم تماشاکرد نیست حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و درآن وقت
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی بر ایشان کشوده گشته از غم واندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درینوقت
بر اطفال خورد سال و تمامی نساء در حال بنده نوعی شدت جوع است که از بیانش زبان
سقال قاصر و لال جناب که کوه وقار وطود تحمل اصطبار و توکل اند ازین محن و غموم و آلام و
هموم را گواره میفرمایند چون رقیبایان که ازین زیور معطل و عاریست احتمال این اثقال را
طاقت نمیدارد و خدارا بحق قرابتی که میان ما و شما است تیر دعا از کمان همت والا بر کشاده
دو سه روز این بار برطرف شود و قوت لایموت با یان درین بی اسبابی که ابواب خلایق
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این غود رفته که بی اختیار است بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و عجز و
خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته داعی و سائل شدند که از ساعت نجومی نگذشته
بود که نغتتاً نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس ماهتاب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدا دوست مصفا و منور گردید و بر رونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پاور فلک وار نثار ساخت

۱۴۱

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده آن نقود نذر را بدستم دادند فرمودند که ای بی بی صبح
بگیر بنده بخدمت معروضداشت که ازین سنگها چه کشاید با آنکه طالب طعام هستیم هرچند که این
نقود سبب وصول رزق است ما را رزق می باید حضرت بیک کس دو سه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دو سه کس را با وی همراه کرده باتبیاع کهچری امر فرمودند قصه کوتاه همون
وقت کهچری از بازار آورده طیار کنانیده بصغیر وکبیر تقسیم فرمودند بامدادان چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
طعام هم میداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای پست همت بمعاینه این نقود مدت یک هفته چیست ما
تمام عمر برزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سنده
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در انجا مفقود و سبب با جمیع ساکنان هفت اقلیم
منزل گزینیم زیاده از آبادانی دران ویرانی باحسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کار و باستخوان رسید حضرت در اول بامداد بهر حاجت
کرپاس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جد خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
الرحمه نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر نقدیکه بهم رسد در وی باید نهاد
و از تعداد و حسابش اجتناب تمام باید نمود هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمه از اهل الناس میگفتند که از مدت دو سه سال مرة بعد

سید المجاهدین در جواب سته عیان فرمودند که حضرت جد امجدم این دعا بنا بر آن کرده اند که
اولاد ایشان پا از جادهٔ شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد
عتاب الٰهی و مهبط غضب نامتناهی او نگردد قول سعدی یاد نداری که پدر را عسل بسیار است
اما پسر گرمی دار است اگر کلهم مجتمع شده بعهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد تکالیف
ارباب ضلال و رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکالست پیرامون نباشیم و از افعال
ماضیه توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان
بارور خواهد گردید همها قبول کردند آن مقتدای عصر بعد ادای نماز عصر بر مرقد مقدسه جد
امجد خویش با چند معتمدان تشریف برده مخاطب بسائلان شده ارشاد کردند که ما بجناب باری برای
انجاح مرام شما مناجات میکنیم شما آمین کنید بالآخر همین کردند دو سه ماه منقضی نشده بود که اکثر ایشان
بکار ناظم لکهنو در سلک سواران اکثر بموجب آنکه شرح عام انجا و بعضی زاید از آن جاگیر گردیده بمراد خویش
فائز گشتند

ذکر رویای صادقه سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی

دران ایام شبی سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا پشتاره هیزم است و اکثر مردمان عزم
و ارادهٔ حمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در انجا زوجه سید
محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکرهٔ ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن محترمه گفتند که بیائید من و شما شریک شده
این پشتاره را برداریم و بخانه آریم و تمتع از آن برگیریم آن مخدومه بنظر ثقل آن
ازین امر اباء و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

وحیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی وطعام دنیوی ممد حیات دنیوی و مهلک
و مقوی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید و آگاه باشید که بعضی اوامر الهی که منصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیار یا که هندوستان است خصوصاً شرفا و نجبا از اهل غافل و از
سخط الهی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطبةً ترک نموده بلکه فاعل و عامل آنرا معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هنادیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته بتقلید رو براه نمی آرند و منافع و مضار آنرا با آنکه مملو و مشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
الی آخره انشاء الله تعالی بحوله و قوت اجرای این امر اول بر خود و اهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب و عروس این مقصد از احتجاب
قوت مستکرانی ظهور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را مانوس
خواهم ساخت الحال بدیگری تکلیف نمیشوم تا مورد وعید اتأمرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام بانجام رسانیده داخل دولتخانه
خاص گشته با حضار مخدرات خود و مستورات عشائر و قبائل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمحفل
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ ارجمند و

حضرت خواجه کائنات علیه السلام والصلواة منتهی و عاید میشود حیف و هزار افسوس نمی
دانند که امهات المومنین کلهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همه ثیبه بودند
که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باستماع این کلمات طیبات جمیع مخدرات
یکسره مهر سکوت بر لب نهاده بخانهای خود رفتند روز دیگر باز باحضار آنها حکم نفاذ
یافت بجمیع ایشان عموما و بخاله شریفه خود خصوصا که همشیره حضرت سید محمد اسحق بودند
بکمال ضراعت و لجاجت و نهایت انکساری و سماجت معروض داشتند که بخدمت آن
مخدره قباب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده در باب نکاح و تزوج با مزد
باقصی الغایت فهمانیده دقیقه از دقایق فهمایش فرو نگذارند و این همای اوج شرف
و عزت را در دام آرند هر یک از شمار اروشن و هویداست که تعمیل این عمل برای حظوظ
نفسانی نیست البته حلیله جلیله من بزیور حسن و جمال آراسته و بحلیه اتقا و عصمت پیراسته
بلکه برای اجرای سنت سنیه و انهدام قوایم بدعت نامرضیه رسوم هندیه است همهاحسبما
فرموده عمل نموده در باب انحلال این عقده مالاینحل غایت سعی و کوشش را بکار برده
ره بجایی نبردند بدت دو سه ماه در مساحت این بدعا مرکب سعی و کوشش را بکار برده
جولان دادند عاقبت الامر عروس مقصود را بمنصه ظهور و بروز بجلوه در آوردند
روزیکه سید المجاهدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بدروه چرخ دوار و
عرش کبار رسانیده در جامه نمی گنجیدند روز سیوم ازین طوی منطلے دو سه منشیان
چابک دست بلاغت نشان اطلبداشته مناشیر کثیره بمضمون واحد که بسودات

قاصدان بشارت فیض اثار
اجرای این عمل نیز از دست
اختیاران آنحضرت در جواب
مناشیر فیض تاثیر وصول گشتند
چنانچه مولانا عبدالحی اختیار
مولانا محمد اسمعیل شهید بعقد
بنکاح خود باجرای

کون و مکان عالیشان باهم خلق ظهور کرامات آن سید المجاهدین و دفع مخاصمه شیعان

بعد وفات شهر بلال محرم نمایان شد و در قصبه نصیرآباد که مسکن قدیم آبا و اجداد حضرت سید المجاهدین از عهد سلطان ابراهیم شرقی است و آن قصبه الی الآن مشتمل بر چهار محله

آن وزیر اعظم دریاے بود — دایما غمخوار خویش می نمود

رشک ابر بهمن آمد چون کفش — داد جاگیرش مزید از مصرفش

هم بنقد و جنس شادش داشتے — همچو سید مرشدش پنداشتے

نذر در عیدین میدادش مدام — روز و شب میداشتی شادش مدام

ناگهان در شهر ٹونک آمد وبا — آن شهیده نیز از حکم قضا

یک شب و دیگر روز بیماری کشید — بعد ازان جام شهادت را چشید

گفت پیغمبر که هر کو در وبا — مرد می یابد شهادت از خدا

گفتم این اجمال تفصیلش شنو — استقاسهاے بی قیدش شنو

طاقتش چون طاق شد در مرض موت — شد هویدا یک بیک آثار فوت

گاه بیهوش و گهے با هوش بود — لیک ذکر قلبیش در جوش بود

دمبدم تفتیش اوقات صلوات — حی نمود آن مقتداے محسنات

گر کسے گفتی که هان وقت نماز — آمد اینک زود تحریمه ساز

او تیمم ساختے از تکیه گاه — آمدی اندر نماز آن دین پناه

استقامت را همی نازم که بود — تا دم آخر سرش وقف سجود

کلمه گویان وقت نصف لیل بود — کان عفیفه از جهان رحلت نمود

چون بخیر و خوبیش شد خاتمه — شد بجنت همنشین فاطمه

قصه کوته بعد صد رنج و ملال — خواستم از طبع خود تاریخ سال

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند

یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر بمعافی صد و پنجاه و سی و چهل بیگهه اراضی مذهب قدیمه صحیحه

خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود گشادند و غلو

تعصب دران گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بمعاینه تخالف مذهب رشته

برادری را قاطبةً انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض

آگین را اگر نمونه مکه معظمه گوییم رواست جهت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث

سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و بحکم آیت وکذلك جعلنا لكل

نبی عدوا من المجرمین وكفى بربك هاديا ونصيرا مجتهد ایشان و لدالزنی

که تخم رفض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان ریخته بسند وراثت ابوجهل لعین

و عتبه و شیبه نشسته هم ازانجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشید وار اکناف

اطراف اقالیم هندوستان را بانوار هدایت و ارشاد روشن و مستنیر نموده و دیدند و شنیدند که

از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصا علما و فضلا و سادات و نجبا احرام القبله و الاحترام

بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی رفاقت اختیار نموده و بعضی مراجعت

وطن کرده میروند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار ازین انوار محروم و

بی نصیب گشته انگشت وار بر نقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و

اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تمام و تقید مالاکلام ارقام نمود که درین محرم

هرگونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالیقین

افعال و اقوال نامنظور است
در خانه خود با ساکنان باشید
و الا برای بکوزر و در وقار شهر
و باغات قصبه منتظم شوید و ارا
حکم ناطق مجتهد و والی در ین
سالی بدین منوال نامد گذشته

٤٧

سید المجاهدین روانه ساختند
هشت میل ازانجا سمت ...
سمت رای بریلی که فاصله
برادران از برادران خویش
و اضطراب و دراسیمه گردیده
بسیاری دست و پا چه شده
کشتن رای خویش خواهد دید
وهم کم احم و متعرض خواهید
البته با قتال آن خواهیم کوشید

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران لهوفان از راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار

مبتلا بین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود انشاء الله الودود

با مخلصان و تابعان خویش از اینجا استنهاض نموده برای شراکت شمایان خواهم رسید و از

عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بخمس الاوقات جهاد و قتال فی سبیل الله

درخواست میدارم از قوت بفعل خواهم آورد چون این آوازه اهالی بریلی و ساکنین

قلعه آن مکان و افغانان جهان آباد که اکثر مریدان آبای آنجناب بودند بگوش ایشان

رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل

و مسلح گردیده برفاقت پیوستند نماز عشاء در قصبه رای بریلی ادا نموده آن عالی تبار با رفقاء

جان نثار که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین

در طیاری نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست

اعوان و انصار مشغول و مشغوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده

دست از جان شسته و تودیع خانمان و زن و بچگان نموده هر یک با قربای خویش وصیت

کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با مناجات و دعا نشستند مستورات

مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلهم با بانگ بلند تبره گویان و از

ضرایح کاذبه که فی الحقیقت صنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و

پرده نشینان سنیان بر مصلهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سبحه در دست گرفته بدرگاه

غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکروبین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

مسجین و مکبرین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول بمسجد جامع تشریف آورده بیک
بدوگانه تحیة المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز درهمون مسجد که گویا برزخ بین سنی و شیعه
است همان طور مسلح و مکمل نشسته اولا تمام همراهیان را فراهم نموده بتاکید و مبالغه ارشاد کردند
که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده پا از دائرهٔ
اعتدال بیرون ننهید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت با مجادله
و مقاتلت در ندهید بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن و معتبر پیش رئیسان مخالفین پیغام
فرستادند که یک یک رئیس از هر محله اگر بملاقات ما که مهمانیم آیند بعید از برادر پروری
نخواهد شد و اگر مضایقه فرمایند اجازت دهند که بخدمت شمایان مسرت و شادمانی حاصل
کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش مرسل الیهم رفت مانند کفار فجار که منکر رسولان
بشنیدن پیغام برآشفتند و بپاسخ چنین لب کشادند که از ان خارجی بگویید که ما را در
عین تعزیه داری ائمهٔ اطهار حارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و
حسن گویان راهی دار السلطنت میگردیم و بوساطت مجتهد لوای این فریاد و الغیاث
تا سلطان وقت رسانیده سزای این کردار ناهموار که یزید با کار نکرده در آغوش شما و
اخوان و انصار شما نوعی خواهیم نهاد که اثر آن تا بدامان قیامت خواهد رسید و عبرت آن بر
دیگر خوارج خواهد ماند بعد تمام این هزیانات و ترهات واویلا و واحسینا بلند کرده دستارها
از سر انداخته و چادرها را کفنی نموده دو سه علم و تعزیه خفیفه سبکبار برداشته راه لکهنو گرفتند
باقیماندگان را بتاکید گفتند که خبردار و آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه داری

قضا و قدر را بین نسج و زوجه نیز آن عداوت بحدی هیجان و شدت داشت که تفصیل این اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون برچه اینخبر را نایب مذکور ملاحظه نمود دانش در روغن افتاد ابواب مراد و آرزوی خویش کشاد چون به مسند خود آمد نقیر محمد خان و محمود خان را که هر دو سنی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره منشیان را نزد خود طلبیده مامور ساخت که شما هر کس از سواران خویش بسرکردگی آخون زاده که متعینه نصیر آباد نموده برای امداد سید احمد صاحب سیفر بسیم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود برای خرچ همراهیان شما میدهم و دوازده بیان با دو صبار روانه باید نمود و بگوش سرگرده انجماعت که آخونزاده بود نهانی گفت که بسید احمد از طرف قسم نهانی پیغام باید داد که یکقلم روافض را که اعدای شما اند و بعد بدت کثیر بر ایشان دست یافتند و کشتن و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلاً و مطلقاً از طرف من و نسب من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرچ منظور باشد از آخونزاده باید گرفت من بهرگونه متکفل و وکیل شما هستیم مقصد و مطلب مراد قلبی نواب صاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد برپا شود البته این خبر بانگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیرش از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر بیگم صاحبه ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخونزاده که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید المجاهدین

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبینه حاضر بود عجب گونه معامله رو نمود که سید المجاهدین
قدری ازان طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیگو نشستند که شما یان بخورید و ما را معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهیم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بجانهای خود رفتند بعد از ثلث پسر مولوی عبد الباسط جایسی
با انبوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا فرمایند که ادای حرف قاف از زبانم با حسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید ایمعنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در ان حرف قاف است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که در ابتدا و وسط و صدر
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای او میگفتند
هیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود گشاده بآئین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در اثنای خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان با حسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخونزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا در یافته در اول مجلس شریف بیعت حاصل

فقیر که بلند گردیده و جوش و
خروش آن تا بفلک دوار رسید
اگر از سوزش و حرقت آن
ما و صاحب دران ایام و این
ریاست برقرار ماند از ادای
شکر نعم الهی بقید العمر زبان
مانم و از عهده آن هیچگاه بر
نیایم مجتهد باصفای کلام
حالا انجام در تیه حیرت
مجنون وار سرگشته و حیران
و خلائق پریشان گردیده
مستغیثان بکمال ...
مسطیان بوده صد گونه
ابواب تحذیر ...
و بکوشند از ...

با سید عالیجناب و بهر گونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً و از آن قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تقید امر نموده بهمارا زود و شتاب بخصت نصیر آباد ساخت حاصل کلام چون
مستغیثان بجهت قهقری نموده وقت رفتن آه و ناله کاذبه بوده و وقت رجعت با امراض
و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود ها رسیدند بجرد رسیدن آخونزاده بهمارا از
خانهای ایشان بسزاولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توبیخ پیش خود طلب داشته با آیان
سوگنده از انها گفت که حکم حضور پرنور در بارهٔ تان که مصدر فتنه و فتور از شما چنان
صدور یافته که ایشانرا حواله سنیان باید ساخت و شما گوسپندان را بچنگال شیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند و اگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس خسیس آنها را پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان و نالان و او یلا
کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بپای فلک سای افتادند
و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر ما یان حیران و مشتعر تائب و مستغفر از افعال
شنیعه خود با بخدمت تو رسیدیم بخدا از دست ما یان بگیر و عذر ما بپذیر آنوارث انبیاء
کرام و خلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام بسجیه مرضیه عفو و رحمت را کار فرموده از
خطا و جرایم ایشان گذشته بکلمه لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو
ارحم الراحمین لب کشاده هریک را بمعانقه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
در انست که بزرگان دار الندوة خود شریا را مجتمع گشته بازنامه از بن امر شنیع و افعال
قبیح که از شما سر زده بشهود و مواهیر خود مزین و مسجل گردانده و مهر قاضی و مفتی بر ثبت

عزم بالجزم لکهنو نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسمعیل شهید مع دیگر همراهیان یکصد و هفتاد نفر بودند بلکهنو رسیده بر ٹیله حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در مکانی که از بنا بر شاه مسطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند دران ایام مبارک فوجهای خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضلای کرام بودند بشرف بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید با سید استماع وعظ و تذکیر خلایق کثیر از برنا و پیر از وقت دمیدن طباشیر صبح منیر تا زوال آفتاب دران مکان وسیع نوعی اجتماع نمودند که یاد از روز محشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد و بر بام خانها و بر دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشری و انبوه مجتمع شده بود که یکتا از قلم در بیان میدان هجوم عموم تاب یکقدم بر داشتن نمیدارد چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علمای فرنگی محل که در بسیط زمین کسی را عدیل خویش نمی پندارند و اکثر علمای شیعه که تلامذه مجتهد مذکور بودند بارادهٔ الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفاء ذوی الکرام بهرگونه بکشاکش تمام رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت سبحانک الآیة نوعی لب بمعنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که می پرسد فضلای فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام باهم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر ضعف مضاعف ما یانست بلکه حق حقیق

[illegible]

٥٣

بکمال سماحت و لجاجت کرده طلب اشتند حضرت با هر دو خلفا نمود و دو سه کس که شاگرد رشید آن هر دو وحید و فرید بودند وقت شب بمحل سکونت نواب معتمد الدوله رفتند بعد مصافحه و معانقه چون بمجلس نشسته سبحان علی خان که از اجله عمائد آن دولت بود و

[illegible]

خود متوجہ گشتند آنحضرت بمجرد توجہ ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحدیث
را کہ الایمان بضعة وسبعون شعبًا اصلها لا اله الا الله وفرعها فلان
وفلان وآخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح وتفسیر فرمودہ کہ عالم
وجاہل آن محفل انگشت حیرت بر دہان نہادہ صد تحسین و آفرین از ہر گوشہ و کنار برخاست
آخرش بعد اطعام طعام پنجہزار روپیہ نذر نمودہ رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سہ
مقام بلکہنو کردہ درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفہ و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاہ
بفیض خانہ مسکن خود کہ رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص کرامت
اختصاص بسبب ہجوم خلایق کہ بارادت بیعت خصوصًا نسوان کہ از چہار طرف ہجوم نمودہ
بودند خانہ حضرت نوعی مملو و مشحون گردیدہ کہ مزیدی بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سہ ہفتہ بخانہ فیض آشیانہ خود قدم رنجہ نکردند عزم شریف بہ بنا رخانہ دیگر از
خشت خام موافق بسنت سنیہ حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین ارادہ آمادہ
گردیدہ دو سہ بیل و کلند جمع آوردہ و آمادہ ساختہ کلندی از انہا بر دوش مبارک خود گرفتہ
بر لب مغاکی کہ در تہ آن قدری آب بود رسیدہ بکندن آن مشغول گشتند بمعاینہ اینحال
اصحاب آن صاحب بکمال ہجوم آوردہ گفتند کہ ما یان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمہ چیست حضرت در جواب آنہا فرمودند کہ وقت بنار
مسجد نبوی آنحضرت صلوٰة الله وسلام علیہ بنفس نفیس خود بہ برداشتن خشتہا و غیرہ اموات
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابہ کرام ہم بدین عمل شراکت می نمودند بباید و شریک

اگر مرکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگردهٔ توپخانه را مامور فرمایند که نرگاوان توپها
جمع نموده بهرگونه تا مقام معلومه خواهد رسانید هفتاد و یک نفر در آنوقت حاضر بودند بایشان
مخاطب شده امر کردند که یاران بیائید و بدرگاه مجیب الدعوات مسئلت نمائید که آن بار
گران بدون استعمال نرگاوان توپخانه حاکم وقت بحول و قوت الٰهی بمکان معهود برسد بعد
اتمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت برآورده جانب بیخ
آن تنه که بسیار اثقل از سر آن تنه بود استاده کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
امر کردند که یکباره تکبیر گویان بغلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرفه آنکه هر چند
که آن گروه کثیر میخواستند که بغلطانند جنبشے نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بر وے نهند
و حضرت مع هر سه رفیق دو سه قدم قهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف و صدلے
نحیف زور میکردند و دو دو سه سه گز روش میکرد یاران تعجب کنان خندان خندان
بعرض والا میرسانیدند که حضرت برای چه بهانه ما را در گوی می آویزند و از ما بیچارگان هیچ
نمیشود و فقط زور جناب کافیست حضرت بپاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید که این
برکت شماست که معائنه میکنید ما هچون شمایان بنده خاکسار پروردگار هستیم مختصر کوتاه
تنه درخت از نیم گروه راه تا بمنزل گاه همچنین رسانیدند و خلایق کثیر از برنا و پیر بمعائنه
و استماع این کرامت کبیر و مبدم مجتمع میگردیدند و میدیدند و در آنوقت بر حضور فیض
گنجور حالت مجذوبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس مسجدیکی متصل
تکیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر رای بریلی موافق سنت سنیه

عنایت کرده بودند آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را بدرجکب نهاده می بنداشتند
که عندالاحتیاج هر قدر که درکار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن درجکب را بکشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه دریکباره بمراة مستغنی
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقاً در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود با دیگر
عشائر و تبار سجا داشته اند که این نقد متبرک بمیان آمد اهل مجلس باهم گفتگوی میکردند که
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه وکنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چند بار واقعه عجیبه معامله غریبه معائنه کردم یعنی وقتیکه عندالاحتیاج بدرجکیه آنرا درد
نهاده ام میکشایم موافق احتیاج خود ازان می یابم حضرت باستماع اینمعنی بغایت مبتهج
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحبه حال بخنیا
که شمارا پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر بچگان خواهد زاد بلکه هر چی
را که این نقد مبارک هم عندالاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بوقلمون حاجتی او رامی برآرد ولیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
اناعند ظن عبدی بی باشما معامله ساخته اند و باین عزت وکرامت نواخته
اند والده مرحومه سپهر بودند که شنیدن این تفسیر و تشریح ازان روز بطور یکه معامله با دیگر

شدند چون موضع ورود این قافله دیهه ویران بود بهزار تلاش و تگ و دو از خانه
کشاورزان مقدار دو من کهچڑی بهم رسید چون دیگ و لوری نه هیچ میسر نگشت مگر دو از
سبو چیا از خانه کانسگری بعرض ابتیاع در آمد بناچاری کهچڑی مذکور در ان طبخ کرده شد
اکنون صحنکها کجاست و تابها کو شفر چاهی که بروی یخ بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده پانزده مقام در بلده الاآباد
کردند خلایق کثیر از فقرا و امرا بشرف بیعت مشرف گردیدند و درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلده بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنابر همین درخواست
عزم بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس را
بنوا افتند و در مسجد بسهسر حل اقامت انداختند مدت یکماه در انجا مقیم ماندند و قریب ده
پانزده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر جهر سرّ و جهر تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود در امنور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کیشیان و مغان که عبارت از هندوان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زود تر ازین شهر رخصت
شوید که در بت و دیهان ما که عبارت از ذکر و فکر است فتور تمام و قصور مالا کلام
رو داده آنحضرت بملایمت بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار در حلقه کفار را
دعوت اسلام نمودند اما چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود و سودی

اگر بفضل الله تعالے در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول دین است محروم و بے نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجملهٔ شاخهای اسلام است با اصل موازنه و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازیم و آنگاه بجهاد و قتال پردازیم بهمین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی عبدالحی را که برای آوردن قبائل مامور بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان فائز گردید آنها باغ و عقار وغیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد بخدمت آن هردو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هریک عرایض خود با محتوی بر قبول سعادت این خیر مآل بحضور اقدس و اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات اهالی کانپور و کوڑه جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبهٔ دلمؤ بطلب آن امام همام بضراعت والتجا تمام فرستادند دریبوقت مولف این رساله بقصبهٔ نصیرآباد بود فرمان سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود بشتاب بقافله ملحق کن که ارادهٔ سفر کانپور داریم و اینکه سنت تعطاستاده آکثیر درین دوره بسیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول این رقیمهٔ خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانهٔ این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفهٔ کرامت شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی با معاشرت و بعد و زندگی

مندرد فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد او و به نقد هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹھا وغیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف الا
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم از طرف من متولی
این مکان باشید و از خدمت آینده ها و رونده ها خصوصا از اصحاب ما یان و از خدمت
ما یان و ضیافت خود ما را تا مقدور از هیچکس دریغ نباید نمود در ایام اقامت آنجناب
مولوی فضل علی کوڑه و جهان آباد مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
بلده نموده بقدوم میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
خود ممتاز نواختند چون قصبه جهادون از انجا متصل بود قاضی آن قصبه مع چند اهالی و نجبا
بخدمت رسیده و در سلک مریدان منسلک گردیده برای قدوم رنجه فرمودن بکمال سماجت
و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکوره گردیده
در مسجد قاضی مسطور رحل اقامت افگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه یکی از واردات عجیبه معامله غریب در ایام اقامت این قصبه این
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها اقل
این رساله است همها بمراقبه مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آنحضرت
نیوضات جا داشت و تلاوت کلام مجید باهستگی می نمود می بیند که مشغولی آنجناب بنسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روزانه بنده
تا آخر رسیده بود و بنده مامور با مشغولی که از ابتدای سفر بود از جا جنبیده متحیر و الم

بین العالمین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب کفر و منکر این بلا شبهه
مبتدع است حاصل کلام بعد دو یک مقام از انجا کوچیده در کنجوه تشریف آوردند و لیکن
آن قصبه فرو کش گردیدند یکشب انجا اقامت بود و دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
شهر که عبارت از مهتران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور
گشتند چون دو سه مقام دران شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده
مرید گشتند و در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود و قریب مغرب سر بر داشته باصحاب بشارت دادند و بآب زلال شکر ایزد متعال
زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف
و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران بلکه اسلاف مرا سرفراز و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و باقسام
رضامندی و انعام خود محظوظ خواهم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم و اسع
الکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز
و مفتخر سازی دو سه روز در انجاح این مرام توقف رو داد و در اثنای توقف از انجا
کوچیده رسیدیم انچه درین ضمن نهایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم
رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فروتنی و خاکساری فرو نگذاشتم که بیک ناگاه از مهب
عنایت و الطاف نسیم امید واری بنهال آمال این شکسته بال وزید یعنی تیر دعا بهدف
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را بخوانش

خدا نزد ابی ابن کعب تشریف آوردند و بعد سلام بشارت دادند که ای ابن کعب مژده باد ترا که
ایزد متعال مرا امر فرمود که یا ابی ابن کعب را قرآن کن ابی از آن حضرت پرسید که آیا حضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی
عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که نزدیک
شادی مرگ بود مصرع از کریمان کارها دشوار نیست ✽ آمدم بر اصل سوانح و نگارش
حالات فیض سمات آن معدن کرامات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند قوافل
اهل دهلی و نواحی آن با قبائل و عشایر مقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث با اطفال
و ذراری به نیت حج بحضور والا رسیدند و هرکس هرچه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمؤ و نصیرآباد و جائس و غیره مجتمع گردیده
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرداً و وحیداً و اکثری
با قبائل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چهار پسر خود
با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف
گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای ملا عزم معیت داری عرض کردم
که البته میدارم فرداً و وحیداً فرمودند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

فاغاصفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا چون کف دست مرئی میشود بفاصله
دو سه قدم در تمام زمین هزاران آبیار نعمیق یکسر گردد و گز ماو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود با تعجب از غیب که شخص ابدا مرئی نمیشود و مرة بعد اولی و کرة بعد اخری ندا
سید مبین که این زمین پر از آب بسان کشتی است در قبضه مالک و خالق آن اگر
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیت لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون مو ہوی میباز و بمشاهدهٔ این معامله غریب و ملاحظه
این واقعه عجیب سراسیمه از خواب برخاستم بحضور اقدس والا رسیده بعد اداء سلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهر گونه
خواهد شد جناب فیض‌مآب خندان خندان و مسرور و فرحان دست شریف بر دوش این
نحیف نهاده فرمودند که انکار آن بود و اقرار امروز را سبب و باعث چیست بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بهمچو شمایان اگر همچنین بار یابند و بدون
نگاه شود رجوع براه راست بهدایت متعذر و مشکل گردد بردند و تهیه سفر کن حاصل الامر
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بجمعیت چهارصد کس که اکثر از نجبا
شاهل بودند از قصبه رای بریلی عبور دریا سی نموده مقدار یکپاس برای تودیع خویشان
بیعت اهالی بریلی وغیره مومنان اطراف که با ارده جمع شده بودند متوقف شدند آنوقت در کیسه
خزانه سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید
برآمد سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی وغیره متفرقه

مطلقاً ممکن نیست ازین پنج چه آید یا ازین کلید این در نگشاید این نقد را مبارکی بکلی

که در میوقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیافته اند بکسی از مشار الیهم بسپارند که

باهم قسمت کرده بگیرند مولوی صاحب بموجب امر شریف بجا آوردند آنگاه کلاه مبارک از

سر برداشته بآغوش نهاده دست بدعا بگشادند و فرمودند که ای کریم کارساز این قدر

مخلوقات را که بمعیت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود را با حضور وجوه

بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعده از آن باغ سهرند

روانه گردیدند در اثنای راه و ملوک بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده در هر کوچ

سیر و گفتگوی عجیب و مقالات غریبه بر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از آنها

دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار اینقدر خرچ همراه داریم و آن خرچ جز دو سه

منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من عشر عشیر تو با خود نداریم خدا داند که برمن چه خواهد

گذشت دیگری در جواب آن متکلم بانگ میزد و میگفت که از خرچ یکروزه و دو روزه چه جای

گفتگوی و بیانست بنده حیران است که دران شب مساکین و فقرا که دانگی بکف ایشان

نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید بهر حال متوکلی که

منصب نایبی باسید المجاهدین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان

خطاب کرد که ای بیهوده درایان این چه گفتگوی است همین خیال باطل چرا قدم خود را

بدین سفر مبارک میگذارید کیستی که مهمانان عالم را که بخانه دوست و دشمن فرو می آیند

چه جا چه سفره انعام و اکرام میگشاید آه و وا ویلا شما بیصبران را که عزم خود بر اخانه فیض شایان

که یکناگاه دو سوار تیز رفتار از فلک دوار که قریب پنجاه کس پیاده بایشان همراه بودند
از دور هلال آسا نمودار شدند و مسافتی که ما بین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
طرفة العین دران باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست و وسه کس اشاره بآنطرف کردند
اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فایز گردیده بر همان سبزهٔ
نوخیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
باداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحیز بیان آمد این بود
که آنحضرت اول مرا بعقد بیعت مشرف فرمائید و بمجرای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق قضیه و مناقشه که فیما بین ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس رقبه ایشان بربقهٔ بیعت مزین و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
درحق ایشان و دیگرکسان که حاضر بودند برکشودند و مرکب همت در میدان سماجت
نجاحت بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسارعت نمودند بعده بآن
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین است بیان نمائید چون آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروضداشت از روزی که آوازه قدوم
میمنت لزوم جناب گوشزد این نیازمند گشت از همون روز به تهیهٔ ضیافت والا
مع تمام قافله شریفه مشغول و مستغرق بودم بامید آنکه ماحضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک پیش بلا ذمان والا نهاده فرق عزت بفرقدین رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبخ آن مستعد گشتم این کس آمده

شتافتند و بخدمت ایشان عرض داشتند که امروز روز چهارم شکر یحیی است امیدوارم که پرده
مهاجرت را مرتفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر محظوظ و منبسط گردند و بساط مفارقت و
مباینت بالکلیه در نوردند امام ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب الخافقین در
جواب آنها ارشاد فرمودند میخواهیم که شبستان خانه ام را جناب فیضمآب حضرت امام حسن
علیه التحیة من رب ذو المنن بشمع قدوم میمنت لزوم خود رشک خاور گردانند و ثواب قدیم
این مصالحه و معانقه و مصافحه عاید حال آن مجمع کمال گردد چون حضرت جناب حسن
مجتبی برین ماجرا وقوف یافت از غایت ابتهاج و انبساط بدولتخانه امام ثانی شتافتند و از غایت
فرحت و سرور آن ثمره شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی
شریف ایشان داد و بر ایشان ثواب که در حق ایشان فرموده بودند بزبان فیض ترجمان
بتحسین و آفرین بر گشاد هر گاهیکه این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن هر دو مستقدان
سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجیل بر خاسته نقد رخصت از سید المجاهدین حاصل کرده
بخانه خود ها مراجعت نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برخاسته جانب
قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد ادای عشائین
خلقی کثیر که ابر دستعال در دلهای ایشان تخم سعادت ازلی ودیعت نهاده بود و نهال اعتقاد
ثمره سعادت بار آورده به بیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب بگذشته
بود که برادر کلان از انها د کسان که باستقبال شتافته بودند سفره مهمانی تمام اهل قافله
که بمقدار چهار صد کس بوده باشند چیده روز دویم برادر صغیر بسعادت میزبانی این مهمانان

۶۵

که بدست حضرت ایشان نشده
بود و بملاحان داده بر کشتی
نشستند بجز در روانگی کشتی
شیخ مظهر علی که قدیم مرید حضرت
ایشان بودند در حضور
عرض داشتند که از پنجاه و پنج

گشتند و حضرت سواره کشتی گردیده قریب شام که دریای گنگ نهایت طغیانی داشت متصل موضع مهای
ده‌بهه مذکور که از انجا بنگالی معزالیهم کرده بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب
پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند مجانه که هر یک پر از طعام گوناگون بودند بخدمت والا
حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که بهمه کس رسیده باقیمانده برای ناشتا آماده نهادند
هنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانه شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده
بودند بعقد بیعت معقود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ڈگڈگی کشتیها رسیدند
شیخ محمد پناه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که برلب دریای بنگال بغریو و شور کشتیها را طلب
میدارد ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی در آمدند
و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور بنگال تمنا وار
آماده کرده‌ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آنموضع بعزم بیعت بنگالان نیاز مندانه
دو سه روز مکین اند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سکینم حضرت بربستن کشتیها حکم کردند
ذکور فرود آمدند و اناث پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گهڑی روز که مانده بود تا
قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در انموضع چبوتره‌ها ست بدعت
که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند همهارا فراهم نموده از
زبان فیض ترجمان نوعی تقریر در نصایح آویزه گوش ایشان و همین ساختند که از گوشه و
کنار آن مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و همو وقت توبه نصوحا نموده
بخانهای خود رفته بیلها و کلند ها آورده استیصال و انهدام دران شب تاریک آن

که برخی پیش کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو مشعلها
از مسافت بعید نمایان است و آنها متوجه اینطرف اند یکی میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاید طعامی
که نیاز خضر در ایام برشکال نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید تیاری
کسی باشد که از یکموضع بموضع دیگری برود الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی
نگذشته بود که دیدبانان بعرض رسانیدند که مشعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند مجانها پر از طعام متصل کشتی رسید و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارند
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود همچنان بکشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران با برای اخبار قافله شریف بهمراهی حضرت موجود
بود امروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فروکش خواهند
شد بمجرد این نوید فرحت جاوید برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمه را
از ظروف و اوانی ایشان برآورده بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا
آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند
و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی نبود بلکه من جمله تجاران نیل بود بنا برتوکل آن متوکل علی الله که از برکت او

حال خود نموده ازانجا کوچیده در بلده اله آباد بر برو اگهاٹ موافق تجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف
برلب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب کمال منزل گزیدند و کشتیها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از اعجوبه زمانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
با مرشد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید پانزده روز
ضیافت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکهزار روپیه نقد در طعام صرف میکرد و ساکنین
و فقرا اله آباد روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا میداشتند و انواع
اطعمه لذیذه میخوردند و می برداشتند و در خدمت یک خیمه کلان که در یک دو خیمه مندرج
بودند و دوازده خیمه خورد از خیمه دوزان چابک دست طیار کنانیده بنظر فیض اثر
اشرف گذرانید و در بین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میرحاج قافله معلی بستند
تعدادشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور برای هر واحد ایشان جامه احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورد و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر واحد از اهل قافله و ده ده روپیه باقارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرچ راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
بوقت چاشت و یکبار بعد ادای ظهر و همچنین بعد ادای مغرب بحضور والا حاضر میشدند و هر روز

۶۸

که بازار شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسلک سنت

سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و نسی شده بود دین

تقریر ولپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هر که

چنین بگوید سزای وی چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب

تحریر یافت که از و اصحاب خدا این بدیع نباشد چرا که بمفارقت و فوت او فی الحال

زمین و آسمان میگریند چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء و الارض

الایه نص صریح قطعی است چون جواب با صواب دندان شکن بحاسدان بدینگونه رسید

از غایت خجالت چند روز آن راز را پنهان داشتند و آخر بموجب قول مشهور مصرع

یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن ۰۰ این راز مخفی بر ملا گردید و آن تیره درونان

نادم و پشیمان شدند بالاخر بعد دو سه هفته از اله آباد نهضت فرموده بطی یک روز

چون آب دریا بنهایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ

عبد اللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت

مشرف شده دو سه روز در ان مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر

گذرانیدند و کمر عزیمت حج بمیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنای

اقامت آن مقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره

تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها کنار

دریا بر گذره اقامت گزیدند دو سه روز در ان مقام مانده بطی یک روزه قریب

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اہل بنارس
ازان متمتع گشتند. و چون طلوع سہیل و تخفیف سیل رو داد حضرت براے خود یک بزرگ
بجره کرایه فرمود از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و سه روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از درر غرر نصایح ارجمند آویزه گوش ساخته از جمیع شرکها و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل مانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و ازانجا به بکسر تشریف آوردند شب باش
شده صبحدم کوچ نموده به دانا پور رسیدند و چون محله انگریزی و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند براے ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد درین اقامت
از معظمها می مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و مجتنب گشته
گوشه عبادت اختیار کردند و باآنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکباره
دست بر داشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین مدت بسیر خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح و اندرز آن پیر روشن ضمیر سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بر سر چند روز در شهر مونگیر رسیده یکماه روز اقامت گزیدند

سید عبد الله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوع مثمائیل
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از انجا روانه گشته متصل بلده کلکته برای
طیاری طعام چاشت کشتیها بر بستند منشی امین الدین وکیل کمپنی که گل سر سبد امیران آن بلده
عظیمه بود با چند عمائد دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام سر افتخار بفلک دوار رسانیده
معروضه داشتند که ای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم مسرت لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر
توجه بنوازی و کلبه احزان این فقیر را بشرف قدوم خود مفتخر و سباهی دنیا و آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر معروضه این کمینه بشرف قبول
مشرف گردد زهی طالع این سعادتمند و خهی اقبال این بخت بلند خواهد بود چرا که عمائد
وغیره ساکنین این بلده گروها گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک میرسند
حضرت فرمودند که نه شنیدی بیت بود روشن بر دانش پرستان ٭ که باشد دست دست
پیش دستان ٭ چون پیش دستی کردی گوی مدعا بردی انشاء الله العظیم جز بکاشانه تو
دیگر جا تا مدت قیام این شهر مسکن و ماوی نخواهم گزید درین اثنا دو سه عماید کشتی سوار
رسیدند و بملاقات فائز گردیده درخواست نزول بمکان خود ها از ان حضرت بکمال
سماجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد موکد
کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة
مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری پنیس بمکان منشی مذکور
تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچه خویش که بکمال

۷۲

را یارای گفتگوی نبود و از مدعی و مدعا علیه هر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بهر گونه با ایشان میرسید بعد انقضای هر ماه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام که از
عدالت مبالغ خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار با ایشان واصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام و
بعد شش ماه کسوت بلا تعرض میجد و کدمی یافتند و هر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه از آن مرجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی دامن آرزو و پیش آگران
بار میساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این ابهت و اجلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نمی بود که مزیدی بران متصور نباشد
چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میرسید بامورات خانگی که بشخصی سپرده بود
خود را بیکار و معطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و همخوابگی بزنان پری پیکر مهوش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود روز تا
بخیر متش می بود و شبانه بهمان بلای آفت اندای که بیخ شجرهٔ دین و ایمان میکند و بهما
را نگونسار بروی خود می افگند منهمک و مشغول بود و مدام با ندمای خود میگفت که حیف صد حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخروی است این روسیاه عاقبت تباه را که مس محض است با وجود
این اکسیر فیض تاثیر که بجد و جهد آلان دستیاب میشود و محروم و ناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت و قریب دو هزار کس از عابد و علما و غیره متوسلان ناظم
آنمکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

نماید و بعده ابواب لهو و لعب بر روی خود بکشاید هرگز مانع و مزاحم و متعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که بمواجهه و مشافهه بنده گرد پیرامون امورات شنیعه و رسمیات قبیحه نگردد و پرده ناموس
خود را پیش من ندرد آن ندیم فهیم این مژده را بحضور منشی رسانید بامدادان که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر بنظر آن عالیقدر گذرانید و بربقه بیعت شریفه که عروه
وثقای مراد و بهائی است گردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی الاشهاد الناس که مجمع هزاران کس بود با آهنگ بلند دست آن آرزومند
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دائر است از دائره آن پا بیرون نه نهند
بموجب بیت مشهور بیت هر کس که ز اندازه نهد پای فراتر * پستی است که بر دل لیس
بام ندارد * مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزه گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و وی از هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده بروی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد ساعتی
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
ماند است متحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعا استعانتی بدرقه این راه و دستگیر این روسیاه
خواهد بود و مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسیکه استعانت بدرویش برد * اگر
بر فریدون زد و پیش برد * بعد انجام این کلام سید عالیمقام هر دو دست حق پرست
را برداشته و کلاه از سر نهاده وثوق این عهود و وفا این وعده با هزار تضرع و
التجا و با انواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاهد این دعا را تجلیه

۷۳

ازخانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم بتماشای نظاره آیات الله بنجوای فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار متلاشی و منتشر و گردیده نفسی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل که خالی محض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته و در خانه بسته بر سریر عیش و نشاط جا کرد و حال آن دو کس مصداق این چند ابیات مولف رساله هست مثنوی

بیک برج شد ماه با مشتری	یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا	یکی کاسد و دیگری بے بہا
ازان دو یکے را سعادت قرین	به تیه شقاوت دگر خار چین
یکے همچو گلدان دگر همچو خار	یکے چون خزان دیگری چون بہار
یک از شمع ایمان بُد افروخته	ز ایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جانباز و معشوق دلنواز طناز گرم گشت بخریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم بنوشند که دفعتاً با آنکه چند دروازه آن مکان بسان هفت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود یعقوب وار جناب سید المجاهدین رسیده بر کرسی که بمقابل کرسی ایشان دور نهاده بود انگشت بدهان نشستند آن یوسف دوران چون بتأمل تمام و تفکر بالاکلام متوجه بحالی نگاه کرده بشناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

بعرض تبیان آورد و بعد ازان گفت که بکدام رو که آبرویش بخاک مذلت و خواری ریخته شد دران محفل عالی که محل و مقعد صدق ایل یا انست روآرم آنکس مبادرت نموده در جواب گفت که اولیا خدا و پیشوایان راه هدا مطرح انوار نامتناهی و اخص الخواص خلیفهٔ الهی هستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری بمضمون این رباعی که ابدرقهٔ خویش نموده قدم جسارت برکشا رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگهِ ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بمجرد اصغاء این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس والا حاضر گشت و بمجرد برو روی بآن شمائل نورانی لرزان و گریان بپای حضرت افتاد حضرت سر برداشته درکنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند و در مدت هفت و هشت روز این خبر بهر خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلدهٔ عظیمه تا مدت دو ماه هر روز قریب هزار کس بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص گردید که در پیشش پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون اجماع خلایق هر روز از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون هر میگشت حضرت بدروازه تشریف ارزانی فرموده هفت هشت دستار را واکرده بهر گوشه و کنار آن مکان بدست تابعین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان بآهنگ بلند تلقین میفرمودند

٧٥

واحوال نکاح از زن و مرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح با مردی خود معامله زنان و شوهری
داشت اگر دران محفل حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند و اگر از احدهما
حاضر نبودی اورا بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح تلقین فرموده رخصت میدادند
و اگر احضارش ممکن نبودی بتقید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی
و میثاق عهود شدیده ازوی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در مدت
شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و اخرامر در بلده
عظیم آباد و کلکته انهر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که جوان بالغین مستفیدین بیعت
گشته بمسکن و ماوای خود جا گرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف باهنگ
بلند میگفتند که هر کس که از شمایان بسید المجاهدین بیعت کرده باشند با من بگویند که من سوابات
برادری با وی جاری نخواهم داشت و هر نابینای که ازین محل هدایت محروم خود را
خواهد نمود اعمی راهنده دو فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یکقلم از وی مقطوع
خواهم نمود چه شرط و حجت تمام است چه گوییم و چه نویسیم که بعد از سنوح این سانحه عجیب
گونه هجوم در دایره آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود که خامه بریده زبان از نوشتن
تفصیل این اخبار اگرچه اندکی از بسیار و مشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرون است
و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبد الحی را که برای وعظ گفتن مقرر بودند روز
سه شنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان
شمع هدایت و ارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات راقم حروف

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سه ماه راهی دیار غریب خواهد گردید ایشان جواب دادند
که آثار این کس تا دامان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرقه مسلمانان
باهم عهود و مواثیق با ایمان غلاظ و شداد مستحکم و مضبوط کرده‌اند که هر که دامن لب خود را باین
نجاست بیالاید جرمانه سنگین بعد گرفتن توبه بدادن طعام حسب حال و مقدور مسلمانان
اند چنانچه اهل محله عهدنامه از جمیع توابع و متوطنین خویش نویسانیده پیش خود میدارند
حاکم بعد صغا این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصول شما تخفیف
البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که
از بریلی باراده حج معیت اختیار کرده بودند هفتصد و پنجاه کس از زن و مرد و اطفال
بعرض شمار رسیده بودند دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
میرسیدند عدد مهمانان و رفقای بالفین و گاهی متجاوز از آن میگشت هیچگاه احتیاج
طبخ طعام در خانه زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می‌آمد
که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم مییافت و ارباب احتیاج یکی برای
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه
هرچه هر کس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود شیخ عبد اللطیف
تاجر که در آن مدت بر رفاقت حضرت بود اکثر حاکم سر اعطیه سائلین و محتاجین بر ایشان اجرا
می‌یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین وغیره

ملایک سبح دران بی شمار
بتسبیح و تهلیل حمد و ثنا
یکی گفت ای زایر اندر بیا
بحکمش درون رفتم آشفته وار

نوازن بباغ بهاران هزار
همه غرق در بحر صدق و صفا
به بین سو بسو صنعت کبریا
همین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و مقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی
بر کرسی مکلل بجواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه از ان بخراج هفت اقلیم
می ارزید نشسته است و جمالی دارد که عقل وصّاف در وصف او ببادیه حیرانی و
پریشانی سرگردانست و قلم بریده زبان بارقام شمه از توصیفش مانند نال قلم لاغر و
لرزان و برخود پیچان

مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز
غلط گفتم اعجوبهٔ روزگار
ز شرمش عرق ریز گل در چمن
دو زلفش بگرد رخش حلقه زن
رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه
ستادم چو پیشش ولی با ادب
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش
بخندید و دادم جواب سلام

چو تابنده خورشید در نیمروز
عیان از رخش قدرت کردگار
به تب لرزه دایم سهیل یمن
عیان سنبلستان بگرد سمن
ملایک ورا ساخته سجده گاه
نهاده دو صد مهر حیرت بلب
سلامی نمودم بآن کشته کیش
شده حیرتم جمله بیرون خرام

جان رفته به تنم باز آمد و طایر هوش و خرد پریده به برج دماغم یکبال خرمی و سرور جا گرفت
چون دیده ناظر بتماشای آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار
میوه گوناگون چون یار ببار در هم آمیخته متصل آن جوهای سرشار معاینه شد ابیات

باغی که کند پرورشش بهار است	هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان	هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب همه اش چو آب حیوان	چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن	با هم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد بیان نهان	سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیدم
و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب
گشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین
است دار القرار مؤمنین متقین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که
در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمره کفار فجار هستی و در
عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان هیبت نشان محفوظ و در امان
دار اگر پیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی
و بهبودی نخواهد بود و ابد الدهر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت
توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطه اسلام بیا

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب
ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از دو بسواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص
روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصه چهار روز فائز کلکته گردیده بمجرد وصول در محفل
خیر شمول رسیده بعد ادای اسلام نذر گذرانیده بے اختیار بپای آن زبدة الاصفیا افتاده
و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سرداد حضرت تسکین و تسلیش فرموده سر
را تا دیر در آغوش رحمت جا داده حالش پرسیدند آن سعادت مند قصه خواب پر اسرار
صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان
بعرض تشریح و تبیان در آورد و بعد از ان تکلم بکلمه شهادت گردیده در جرگه اسلامیان
و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط درآمد و بعرض والا رسانید که هر چه احکام اسلام
ضروری و لابدی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همانوقت مزین و
ختان را طلبداشته اصلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در
زمره مختونان جاداده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت
انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بعد
دو سه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن
بود ناری طرفه نورانی شده
گلخن آمد همچو گلشن باز گشت

چون بهاران شد سوی آن انجمن
صدر آرای سلمانی شده
بود بیگانه ز اهل راز گشت

[illegible]

درگنگا ساگر جریان نموده روز سوم بمقدار یکپاس روز برآمده در بحر زخار در بحری که مشهور به بگیلا کا چهی است داخل گردیده نه واقعه عجیبه حادثه غریبه رو داده حکایت منظومه

درینجا یکی قصه آمد بیاد — گزو کبر و نخوت رود سر بباد

حکایت عجیب است یا من هوشدار — بگفتار من سر بسر گوشدار

که بشگفت آن سید پاک کیش — دو سه بار بشنیدم از گوش خویش

که من چون ز مسکن ببستم کمر — پی حج و عمره ز بهر سفر

سوی مشرق ملک هندوستان — بکشتی بر انهار گشتم روان

چو یکسر ز انهار کردم گذار — مرا گشت چون بحر اعظم دوچار

بآن صورت معنوی شد پدید — بهیبت که هوشش از سر من پرید

بجاه و جلال و برعب کمال — که از وصف او ناطقه اند لال

بمن گفت یا من جسارت ساز — که تو صعوه هستی و من مثل باز

ستم آنکه فرعونیان را هلاک — نموده بیم بی بیم و بی خوف و باک

هزاران سفاین بهر سال و ماه — ندانی که چون می نمایم تباه

ندانی محیطم بگرد زمین — ستم دائره نقطه وارش ببین

چرا سیر گردیدی از جان خویش — ز زخمم چه دانی تو درمان خویش

ز جان خود امروز سیر آمدی — که پیشم بدینسان دلیر آمدی

بجانت اگر نیستت بیم و باک — چرا سهل آن را نمائی هلاک

[illegible]

زمین آن جسارت که کردم متو	بیا مرزم از لطف ای نیک خو
علی بعد ازین نه ز باز ابکام	که کردیم ختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت بنوعی لنگر برداشته و پردها گذاشته مرکب را سر دادند آنحضرت جمیع اهل مراکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع مراکب بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاستجبنا می شنود و چون رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کلی کوٹ که منجمله جزایر ملیبار است لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده در کلی کوٹ فرو کش گشتند احوال ملیبار چگوییم و چه نویسیم که معاملات و رسمیات آن مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه ازان بنوک خامه بطریق اجمال می سپارم و انموذجی ازان درین صفحه قرطاس می نگارم چون آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط در انتقام طاری و ساری است و از برودت و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده هنود آن مقام چه زن و چه مرد همه عریان میباشند حتی که دختران ناکتخدا تاری از جامه نبوده ندارند و برهنه محض میگردند و با پدر و برادر و مادر خود در دوکانهای و محفلهای خویش می نشینند و در سیر محلات و بازار گشاده

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحه خویش بخانه زن خود میرود و
چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی براکبان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته
شوی خود را باز نزد قاضی حاضر میسازد و قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکدو روز
جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرچ ایام عدت اینک
بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرچ دو نیم سال بوی
بسپار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال
نخواهی آمد بهر گونه بوی طلاق معلقه نخواهد افتاد و چون آن بندر مهبط جهازات
چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرچ صد و دو صد
روپیه زن صاحب جمال المقصد آورده تا مدتی که جهاز ایشان بر کنار آن
دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روانه
میشود زری که بر وی لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث
در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی
میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند همین جهت
است که ایشان را ماپلا میگویند یعنی بچه مادر و مساجد آن شهر با کمال رونق و نهایت
مسجدی که در و حوض نباشد و فروش تکلف و فانوسهای زجاجی
و قندیلهای شفاف با نواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و
اگر احیاناً تا دران مسجد مسافری فروکش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

بار می آرد و تا چهار پنج سال میماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی مقرر و معمول است یکدرخت شگوفه وارد و دوم نیم رسیده
و سوم میوه هایش تمامی و بکمالیت رسیده مالک خود را بهره خوردار بسیار و برگ تنبول
و شالی اقسام و انواع برنج یاد آور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل متراکم
متصل آن بلده است فراخی هیزم بلکه وجود چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا نها
میباشند در انجاست بعده و سه روز کید و سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات هیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار بسیار
و فراوان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگلدیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقا افهام
نمی آید و بدون ترجمان کار روا نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد بعد از ان بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریا شور راند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی از ینجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل ان
که ارتفاع آن از جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان باستانی زنجیری عظیم انشان

پسیند تمام خویش یکشند القصه از کناره سنگلدیپ انتهاض نموده بعد از قدری دریا
نوردی وقت صبح قلعه لنکا نمودار گشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب بگماشتند میگفتند
که شیی بطور کوه سرخ در هواجی دریای بنظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
همین قلعه لنکا است و از غایت تموج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود گاهی
پنهان میگردد و معلمان عربی این را قلعة العفاریت میگویند و سیت بند را که برابر محاذی
لنکا تا کنار دریا دراز و مطول نمودار میشود نزد هنود ان مشهور به بل رام ... وقت
مقابله راون بدریا بسته بود و الی الان زیارتگاه هنود دانسته میشود هرکس از شما
امروز وقت شب بیاد الهی و تسبیح و تهلیل نامتناهی و استغفار از جمیع جرایم و مناهی
واجب و متحتم است چون شب در آمد آنحضرت بعد از نماز عشائین حزب البحر کو
را امشب سه بار خوانند و میفرمودند که عفاریت و شیاطین اگر زهره تقابل با این
گروه قابل میدارند اینک گوی و اینک میدان و دران شب تاریک آنحضرت اکثر
بیدار می بودند و مانند پاسبانان دور و سیرگاه بالا و گاه زیر مرتبه بعد آخری کرده
بعد اولی در تمام جهاز میفرمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق پدید
و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هرگاهیکه روز روشن شد
آنحضرت چند طبق حلوای از حجره خویش بیرون آورده مجلس مولود شریف منعقد
کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شیرینی تقسیم نمود روز سوم شخصی از
جهاز دیگر که در سلک قافله ما منسلک بودند بر زورق نشسته بر جهاز ما آمده و حال

٨٥

مقدار قد سه آدم جهاز بود
اندرون رفت و معاینه این
حال اضطراب شور و فغان از
اهل کشتی بر آسمان رفت
کارکنان انگریز از هر گوشه
را نیز بپای آن مینول

گردید چون متصل بآن انگاره شتاب رسید بعنایت الهی از مستول برخاست وجهاز انگاه
روانه گشت وجهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم واحاطهٔ این جزیره طولاً وشمالاً وشرقاً وغرباً زیاده
از یک نیم میل نخواهد بود وساکنین آنمکان مومنین شافعی المذهب اند مسجد زیبا درینجا
عمده بنا کرده اند و باقامت الصلوة خمسه آنمکان را زنده میدارند و زلو بزرگ بسان
خرطوم فیل بسیار بنظر می آمد لیکن در آب واگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایذائی
دهد وسبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که دراینجا میروید آنرا بریده ونرم
ساخته ریسمان طیار میکنند وبعد دو سه ماه اهل جهاز اینجا رسیده ریسمان مذکور را عوض
غله و پارچه و روغن زرد و سیاه و دیگر حوائج انسانی میفروشند مرکبم رایکشب اتفاق مبیت
بکناره آن جزیره افتاد صبحدم ازانجا روانه گشتیم وبعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود مقدار یکپاس درینجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری ازینجا میخیزد بنظر درآمده و بحر هند
ازینجا باختر انجامید واز جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد در دوازده در بندر عدن رسیدیم واز کشتی فرود آمدیم
در بندر مسطور اقامت گزیدیم و ماجرای غریب و واقعه عجیب درینجا رو داده چنانچه
کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست ـ

حکایت عدن

کشتی سید بعدن چون رسید | متصل ساحل آن آرمید

گفت پی ما دو سه اشتر بیار / تا همه گردیم بر آنها سوار
گفت که جای شتران زین محل / هست بسی دور و راه الجبل
گر بردم قوت پایم کجاست / هر قدم زین دم بدم اژدهاست
چونکه شنیدند رفیقان چنین / هر همه گشتند نهایت حزین
مضطرب و گریه کنان زار زار / جمله بگفتند از ان غمگسار
دست برون آر که وقت دعاست / غیر دعای تو پناهم کجاست
گفت پناه من و تان داور است / آنکه بهر حال مرا یاور است
او همه می بیند و داند مرا / هر چه ضروریست رساند مرا
لیک بخوانند درین اضطرار / سبع شمانی همه کس هفت بار
کس عدد خود نه بپایان رساند / کامده یک مژده وه در فشاند
گفت نگه کن تو به پایان کوه / چار شتر با همه فر و شکوه
باد و شتربان بگفت شان بهار / این طرف آیند هلا هوشدار
چشم خود آنسو همه می دوختند / شمع طرب یک بیک افروختند
چونکه رسیدند همه اشتران / کرد تفحص یکی از ساربان
کین شتران گر بکرایه دهی / منت و احسان ببر ما نهی
گفت یکی بهر کرایه دهم / منت و احسان زچه رو بر نهم
یافتم آن اشتر و گشتم سوار / خورم و خندان چو گل نو بهار

سنت احمد شده از و مستقیم	بدعت از و شد بجهنم مقیم
چشم کشا بین تو کرامات او	تونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارت مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل و عقد مشاجرات و معاملات کامل سید اند و هیچگونه قسم دروغ بدو نمیخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز باشتیاق گوشت کباب و ارمیوه خفتند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر اقامت فرمودند و هر دو وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد و چون سید عبد الرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن ضفار که منجمله ملک حضرموت است بودند و حضرموت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض پرداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه ایام حج بعد انقضای دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبد الرحمن ناخدا را رخصت ضفار فرمودند و اسباب و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبداشته یک حویلی که متصل درگاه شاه و ... بود و خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجیب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلا مطلقا پروا نمیدارند و صداقت

مشغول شوند و مرد و زن و پدر و دختر اگرچه جوان باشد و بالغ ابداً تا نگیرد این سیم
و باک مبادرت بنمایند چون جناب سید المجاهدین تا یکهفته این معامله از اهل شهر معاینه نمودند
بیتاب گردیده با مولانا عبد الحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی عصر رسیده استغاثه ازین
امر شنیعه که از اهل بتخانه صدور می یافت نمودند و در همون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
چنان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آوردند که ساکنان
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته ما حرام میدانیم اما حکم ما درین شهر با متناع این امر نافذ
نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دوله که حاکم و رئیس این شهر است
تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل بتوجه جناب دستیاب گردد غرض که همه یکجا
کس در کچهری حاکم شهر رسید و قاضی استغاثه این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالیجناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود و در باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از طرفهم صد ارند
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن از من متعذر است
از بلوای عامیان میترسم هرگونه بپاس خاطر حضرت که مهمان عزیز ما شدید تا مقدور در
اجرای آن قصور نخواهم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند بامدادان برای ایفای وعده
خود قاضی و کوتوال را طلب داشته مامور ساخت که دو منادی در تمام شهر بگردانند که احدی
تا قیام ناخدای هندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس هنگام

سید المجاهدین عرض نمود که جناب امام قافله خود را طلب داشته مامور فرمایند که غسل نموده احرام

عمده بند ابیات مولف

وقت احرام ست هان هشیار شو ... بسته چشمی زود تر بیدار شو
عزم بیت الله اگر باشد ترا ... مرده شو وانگه کفن پوش و بیا
از همه لذات نفسانی گذر ... شو ملک اکنون ز شیطانی گذر
دور کن از خویش اخلاق دنی ... چون حسد چون بغض و نخوت کبر و منی
خشم و شهوت را ز خود کن بر طرف ... تا رضای حق ترا آید بکف
غسل کن احرام پوش و لب کشا ... نعرهٔ لبیک زن مرد خدا
نعمهٔ لبیک از بانگ بلند ... هست ایزد را درین قوم پسند
بانگ لبیک از لب احرامیان ... هست بر شیطان چو شمشیر و سنان
در صباح و در مساء سر فراز ... همچنین چون فارغ آیی از نماز
همچنین وقت لقای دوستان ... نعرهٔ لبیک زن اید لستان

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بر صحن سطح جهاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام که آن عبارتست از چادر و تهبند که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت گشته هر دو دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گلریز گشتند که بلبلان افلاک بترانهٔ تحسین و آفرین لبریز گردیدند بعده اسپ سبکپای عجز و نیاز در فضای بیداری زاری و انکساری که اقصی الغایت خاکساری بود جولان

راهی گردیدند و بوقت صبح در ترمیه جده فرو کش گردیدند تمام روز در انجا مقیم ماندیم شبانگاهان بر محمل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیه کریمه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الایة در سوره فتحا وارد شده رسیده در انجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و برای آمرزش جمیع قافله بکمال ابتهاج و تضرع و خشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند باز از انجا روانه شده بوقت نماز ضحی داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بمجرد رویت کعبه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما عجب گونه حالت مشتاقان جمال با کمال آن بیت ذو الجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار و شمه نمونه از خروار جگر چاک و قاصر است حاصل قصه بپای آن مقام ذی الاحترام تا وقت دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل میخواست باز کثرت بکا و زاری و ابتهال و بیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام دعا میکردند و حاضرین آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بتارِ ید و می سفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه ز خوانش بچشیدیم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه مهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما بر کشاد	جمله مرادم ببر ما نهاد

دو رکعت نماز طواف بمقام ابراهیم علیه السلام ادا کرده از مسجد الحرام از راه باب الصفا بیرون شده در فضا صفا و مروه داخل گردیدیم و بعد سعی صفا و مروه ...

بمقام حلق که عبارت از ...

91

سرتراشی است و بعضی تقصیر که عبارت از کم کردن موهاست سودی ساختند از احرام عمره
بیرون شدیم و هر کس هر چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام حسب آن
امام امیر حاج عالیمقام رسیده با هم نشستیم و مبارکبادی با یکدیگر میرسانیدیم چون
ما باشاره امام همام چند مساکن بطریق اکثر قبل ازین گرفته بود بحکم آن سید عالیشان
هر کس که لیاقت آنمکان داشت مسکن و ماوای خود ساخت تاریخ وصول کرات
شمول قافله در بیت الحرام بیست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و
از هجرت خیر البشر علیه التحیة من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک براوج
چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید
بمجرد رویت هلال خادمان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک
از رشک و حسرت آنمقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و هزاران چشم
امید بر تماشای آنمکان چشم سپید دوخت قطعه

آسمان میگفت آمین کاش می بودم زمین — تاکه در من بودی این خوش بیت رب العالمین
لشکر املاک با هم گفتگو میداشتند — کاش چون مردم خدا میساختی در روی زمین
بر سر دکان چه افتاد چون هجوم مگس — یا که چون لشکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از مشرق گاه از مغرب گاه از سو جنوب — گاهی از طرف شمال آمیند در روی مسلمین
نعره انا سمعنا قد اطعنا از زبان — خلق عالم میرسد در روی نه اطراف زمین
لشکر اصحاب فیل از بهر او شد سنگسار — ابرهه یکبار زد و گردید با نکبت قرین

۹۲

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد

حکایت

آمد اسمعیل مولانا شهید ‏ همره سید چو در مکه رسید

حج عمره کرد جانش آرام یافت ‏ صید مقصد یک بیک در دام یافت

بعد چندین روز او بیمار شد ‏ طاقتش شد طاق و بس ناچار شد

در کسوف آمد چو آن بدر منیر ‏ چاره کردندش طبیبان کثیر

جملگی تدبیرها انگیختند ‏ از هزر صد رنگ رنگین ریختند

آن معاجین و سفوف و آن شرابها ‏ بود در حقش لبان زهرناب

از حیاتش چونکه مایوس آمدند ‏ جمله مالان دست افسوس آمدند

بود مولانا شهید ارجمند ‏ روز و شب در خدمت او پابند

شب نخفتی روز نا سودی همین ‏ همچو ماه از غم بفرسودی همین

بود آن ستوره مخدومه ‏ از نعیم سید مخدومه

داشتی از بیعتش انکارها ‏ مینمود این گل بچشمش خارها

نوش بود آن نیش می پنداشتی ‏ نور بود آن نار می انگاشتی

بارها زو گفت مولانا شهید ‏ مادرا این طرفه خوان از حق رسید

خیز بیعت کن بجو رضای او ‏ هر که نخورد آه بر روی وای او

تیره گشتی مادرش چون این کلام ‏ گوش کردی زان شهید نیکنام

بازگفتی کای پسر زینسان مگو ‏ کس غلام خود نسازد پیشرو

هر که افتد کامرانش میکنند / جانب مقصد روانش میکنند

اندران افتادگی از دور دید / سایه گو یا که اعمی نور دید

طرفه سایه آمد از دورش نظر / سایه نی همسایه نور البصر

اندران سایه خلایق بیشمار / خرم و خندان چو باغ اندر بهار

هر یکی سیراب از یار سعین / یا اخلا و احبا همنشین

هر یکی با یار خود در اختلاط / گرم در هنگامه عیش و نشاط

خواب بین از رهروی پرسید حال / چیست این سایه بگوای خوش خصال

حال ظل مستظل را باز گو / کیستند این قوم ای مرد نکو

گفت این جمله گروه احمدیست / سایه شان ظل فیض سرمدیست

تو از ایشان شو که تا ز ایشان شوی / دور کن انکار تا از ایشان شوی

چون شنید این گفتگو از خواب جست / زنگ انکار از دل خود پاک شست

گفت تا اسمعیل سید را بیار / تا از و بیعت نمایم آشکار

سید آمد کرد بیعت شادکام / شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید با ام القری آرمید / ز بلغار یک قافله در رسید

دران سه صد و چند بودند مرد / همه دین پژوهان و صحرا نورد

از انجمله بودند کشته فقیه / صبیح و ملیح و جسیم و وجیه

این ابیات بگوش قاضی ودادی رسانید ابیات

هلال عید قربان بر فلک چون نمایان شد ‖ فلک گو هیچ گوی آمد هلالش طرفه چوگان شد

تو گویی ناخن تقدیر بهر حل مشکلها ‖ پدیدار آمد وزان مشکلات خلق آسان شد

مبارک باد بر آنکس که در بیت الحرام امشب ‖ رسیدو از پس یکهفته بهر حج پویان شد

تو در عرفات شو میدان محشر را تماشا کن ‖ که یک عالم رسید و بهر گناه خویش گریان شد

ندای فاستجبنا میرسد در گوش اهل دل ‖ چو خلق رب ارحم ز سر اخلاص گویان شد

ز زخم تیر لبیک آن زمان که حاجیان آن ‖ گر نزار فج یاتون بر زبان قهمان فج زان شد

طفیل سید احمد اسے علی آخر رسید سعی ‖ در انجا مقصد دل یافتی کارت بسامان شد

روز هشتم ذیحجه که یوم الترویه‌اش گویند خطیب در مسجد الحرام که امیر حاج از جانب سلطان روم خلد الله ملکه وسلطانه با قافله شام ومصر در روم آمده بود و بکمال فصاحت وبلاغت بر منبر مسجد الحرام بحضور خلایق که قریب یک لک آدم در انجا جمع شده بودند مشتمل بر مناسک حج خوانده آویزه گوش خاص وعام گردانیده من بعد فراغ نماز عصر اهل مکه وغیره بعوض خود را متقبل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نایب سلطان است نموده که همه روانه منا شدند کسی وقت مغرب وکسی بعد آن دران شهر که راست بهر منزل ساختند ومنا شهریست مملو ومشحون از عمارات عالیه واسواق متعالیه که در وسط آن شهر مسجد خیف که بسیار کبیر ووسیع است بر قبر آدم علیه السلام واقع شده ودر میان مسجد گنبدیست که در صحن آن بر پاست که مصلای پیغمبر است صلی الله علیه

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الآیة اکثر مفسرین قول

آن برین کرده والا شکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند با معنی آیت مذکوره

بخوبی چسپان باشد والا نزول آن تماما بجناب سرور کائنات روح الامین

علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبحدم

بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استوار النهار در عرفات

داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد

نمره بانگ صلوة الظهر برکشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجتمع گشته نماز

جماعت ظهر و عصر بدو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت بخوبی امام که امیر حاج است

بر تلکوه جبل الرحمة که مسجد مختصر بمقام ایستادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته

در ادای خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردید و مسر

رومال کلان و سه کس نیزها بر قدار گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت نیزها

و رومالها را جنبش میدادند تا خلایق ببینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره

لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیه کریمه یوم

ترونها تذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات

حاضرین میدیدند ابیات مؤلف

یکی بیهوش و بیخود اوفتاده	یکی از چشم طوفان برگشاده
یکی بر کرده ماتم مینمودی	یکی برگفته جوی خون گشودی

برای خود و حاضرین و غائبین که با ایشان دست ارادة داده بود موودی فرمودند
و یکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از ان تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
که با سائر ادعیه علی این دعا تا فوق السما مرتفع ساختند که ایحدا این بنده عاجز مستمند
با قافله نیاز مندان که بمحض افضال بیهمال تو باین عطیه مرضیه بی روی ریا مفتخر
و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینهارا بدنیا ملقب بلقب حاجی
نسازد و در عرصات قیامت اینهارا جز تو کسی نواز دلست و چند سال برین
ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردید
امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج
آفتاب والی از ناقه تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگر
رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و شتابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام هم میگویند
و از عرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بعد شب تاریک در انمقام مجتمع
گشته نماز مغربین ادا ساخته و بستر خود را آرمیدند و چون صبح صادق دمید
همها از خواب سر برآوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه مشتمل بر حمد خدای ذو الجلال
و نعت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و
بسط تمام و غیره مناسک بیان فرمودند اکثر خلایق عوام الناس بمجرد طلوع نیر اعظم متوجه
منا گشتند و خواص و اهل علم بعد سماعت خطبه بگرای آنطرف گردیدند و منا از بنجا سیل
شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

حاصل کلام روز چهاردهم
از شهر ذی الحجة الحرام از بین بیت
امورات فراغ حاصل کرده
بمکه معظمه رسیده بخانه
خود قدری آرمیدیم روز پانزدهم
شهر مذکور بسعادت عمره همراهی
حضرت ایشان مستعد گشتیم

لا اله الا الله زاغ کلی یافته بگلگشت چمنستان کن و وهم کرده محمد رسول الله سبت
عازم گردیده به ترانه این ابیات مترنم گشتند قصیده مدحیه در نعت سید کائنات

ای ساربان محمل کش بر اشتران باد پا ... وانگه بیا و بران درا بهر جادی لسب برگشا
آهنگ عشرت ساز کن در های شادی باز کن ... جانم بعیش انباز کن رحمی بکن بلطف نما
بی غصه و کینه میروم سوی مدینه می روم ... بهر سکینه می روم سوی مزار مصطفی
آن خاتم پیغمبران شاه و خطیب مرسلان ... بروی فدا روح و روان محبوب و مطلوب خدا
از والضحی تا جبین بیستر انگشت او شق شد قمر ... اسری است او را یک سفر عرش مجید ش متکا
آن رحمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین ... یک خادمش روح الامین دیگر بلال پارسا
تا نقش بند کاف و نون بسته نقش از حد فزون ... چون او نه بسته تاکنون بر صفحه هر دو سرا
ای مرشد اهل کرم وی مقتدای محترم ... وی مفخر اهل حرم ای معدن صدق و صفا
چون در جهاد آویختی بس خون کافر ریختی ... بتها بخاک آمیختی خوش داده داد غزا
کسری و قیصر با حشم رفتند در رقعه عدم ... گبران و ترسا یک قلم خفتند بر خاک فنا
علمی حق آموختی زان شمع دین افروختی ... کفر و ضلالت سوختی پروانه سان اندر هوا
دین تو شد حصن الحصین دار الامان مؤمنین ... نکبت بر کافرین ای شافع یوم الجزا
تسلیم حق بر جان تو بر جمله یاران تو ... بر آل ذو الاحسان تو ای مقتدای اصفیا
بر احمدت کو از جهان بر داشت شرک از هر کران ... زو هست شد عیان شیخ الشیوخ اتقیا
زو هیچ بدعت کنده شد بس در جحیم افگنده شد ... عالم از و آگنده شد از پیروی مصطفا

وادی شهرت دارد کرده شده درین منزل قریب نصف شب بوادی سرف که مزار
فایض الانوار ستر علی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من
الله الملک العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر رویم در محاق بود
بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم
و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم که ای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی بخوردنی
عنایت فرمایید هم از الطاف کریمانه خود مرا انگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خوانده
ثوابش بروح پرفتوحش فرستادم انگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق مطلق سبحانه
و دانا برحق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده طرفه تر آنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا
انگور تازه میسر نبود و بحیرت افتادم و یکی ازان هر دو خوشه همون جا نشسته تناول نموده
از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم

مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا — میوه های جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس — بعد فوتش نقل ننمود است کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین — رفته چندین قرنهای دور بین
بنگر از وی این کرامت یافتم — مایه صد گونه نعمت یافتم

بعد ازان مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده
چون بمقام جحفه فرودکش گردیدیم نصف روز بخیریت تمام بسر بردیم ولیکن از اهل قافله

اطراف وادی که بچرا مشغول بودند برای احمال اثقال مشغوف گردیدند اتفاقاً از اهل
قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسب و دشنام نوبت رسید بر اینهم
اکتفا نموده بکشتی و شتبازی انجامید هر چند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند
هیچ اثری پدیدار نگشت تا که جمیع حمالان یقیناً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول
گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری
درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعائنه اینحالت پر ملالت دران وادی خونخوار
که یاد از وادی قیامت میداد در عجب حیص و بیص گرفتار گردیدند و طفلان و زنان
بمشاهده اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معا[...] اینحالت چند
فقرات حزب البحر را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند
و میر قافله حمالان را بقصد آنکه بیست که از استماع آن زهره شیر می ترقید پیش خود طلبیدند
بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف
حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده و گفت که هر چه فرمائی بر آنم حضرت فرمودند که اصحاب
خود را از سنگباری ممتنع ساز میر حمال حسب الامر کار بند شده همه کس را آواز داده نزد
خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد میر جمال و آنحضرت همه را نزد
خود طلبداشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک یک را بکنار گرفتند و از
آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین
سخن آشتی و مطائبه با هم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی در میان نبود مثنوی

تنها رود را حال چه خواهد بود **بیت** هر که درین راه به تنها رود به خوار شود گونه به تنها
رود چه اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و اعراب بستند از هر دو رئیس یکی از تنها [ان]
او دیه در نیم راه بر کوهی بس فیع و منیع که موسوم بسعده است سکونت و قیام میداشت در منزل
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و اصحاب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردید و بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
مسالت رخصت نمود آنحضرت یک جوال برنج و یک تهان پارچه و پنجره دهال بطریق
ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده مرخص ساختند و خار خار اندیشه که در
غنچه دلها قافله میخلید به نسیم افضال آلهی مندفع گشت بعد قطع دو سه منازل در
صحرای وادی رسیدند و بزیارت تذوه عاشقان محمدی و سر حلقه محبت سرایان
احمدی حضرت شیخ عبد الرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس رابعة النهار
مشهور و معروف است فایز گشتند و نیز بمزار فایز الانوار ابن عم سید الابرار
علیه صلوة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره
در ینجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابو ذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و صحیح
نمیداند و قبر ابو ذر علیه الرضوان در ربذه که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور
نحواص بعوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

رهروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر / از نمو چشم صد طوفان اشک آید بدر

قبه که ز نقش عرش معلی دائما / خوی خجلت ریزد و گوید فدا نعم المقر

قبه او بیضه تقدیر حق وانگاه اندران / مسکن سیمرغ فردوسست اگر داری خبر

روز محشر زان برون آید کشاید بالها / ز آفتاب حشر بر ما سایبان سازد ز پر

توبه کردم صاف میگویم گذشتم زین هوس / هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر

سید عالم محمد مصطفی خیر الوری / شمس چرخ اصطفا و گوهربار ابر

والضحی رمزیست از روی منیرش بیگمان / معنی و اللیل گیسوی سیاهش را نگر

از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته / تاجی از انا فتحنا درفشان دارد بسر

دوستانش را تو یابی خرم و خندان بحشر / دشمنانش را سرنگون بینی روان سوی سقر

صل یا رب دائما ابدا علی هذا النبی / سال و ماه و روز و شب بی مر بهر شام و سحر

میرود بیگ علی با کاروان احمدی / تا شود از سود سودای زیارت بهره ور

چون سجیه مرضیه دور دوار و خمیرمایه چرخ ناهنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون آنجماعت را بعیش و کامرانی مصروف بیند بسنگباری تفرقه مرجوم و از عیش و نشاط محروم میدارد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بدین منوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده کوچ شده در منزلی که سه فرسنگ از انجا مدینه منوره بود فرود آمدند و تمام روز بخیریت گذشت روز دیگر از انجا وقت ظهر قافله روانه منزل مقصود شده و هر یک بسان گل خندان و چون بلبل غزلخوان بودند و طبیعت سر حلقه قافلان اعنی جناب افاضت

قفلی را مفتاحی باشد و زان حالت پر ملالت امیر جمالان این قافله با رئیس آن گروه
شقاوت پژوه که رشتهٔ اخوت و مودت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دو چار شده یکدیگر
را بشناختند و بزودی پیش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک داشتند
و گفتند که زینهار ازین قافله دست تعرض بر دارید زیرا که اول درین قافله جز خوراک
و پوشاک از قسم مال و اسباب هم نیست دویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود
اینها را ایمن داده انیطرف فرستاده از انجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون
آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که مملو و مشحون از زر مغربیست بدنبال
ما میرسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید انگاشت
و مرا مرهون منت و احسان خویش باید پنداشت **مثنوی**

پس یا یکی قافله مغربی است ... پر از گوهر و درهم مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب ... ولیکن مشرقش دان پر از زر ناب
همه ناقه اش حامله از زر است ... همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید ... ازان دست بر دار شد آن پلید
روان رفت تا که بکوه بلند ... بانگ کرد یکی بانگ زد آن نژند
ازان بانگ آنجمله جمع آمدند ... چو پروانها گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات ... علیه السلام و علیه الصلواة
هم از برکت آنکه همنام اوست ... رضا جوی ایزدی کام اوست

السلام ای باعث بود و نبود
السلام ای منبع صدق و صفا
السلام ای آفتاب مصطفی
السلام ای قاصد قوم بلی
السلام ای شاهد رب الجلیل
السلام ای ساکن خلد و نعیم
السلام ای زینت فرش عظیم
السلام ای ور در ...
السلام ای شمع بزم کبریا

طرفه آن تشنگی که سیرابیم	تو ز لطف و کرم بفرمائی
ای علی شهر دوست نزدیک است	چون نگردی درو تماشائی

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهزنان رو نمود بفضله تعالی از دست ایشان نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی درانمقام برای قضای بعضی حوایج مکث واقع شد بالاخری قافله پیشتر روانه شد نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضے ازان بخواب و بعضے در غسل و تبدیل جامه بسر شد و پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش وا شد داخل مدینه خاص شده در مسجد شریف رسیدیم و بعد ادای نماز اشراق رو بروی مواجه اقدس استاده بترانه این سلام مترنم گردیده شاهد مقصود بکنار گرفتیم و گفتیم سلام فی نعت خیر الانام

السلام ای نور رب العالمین	السلام اے مهبط روح الامین
السلام ای صدر بدر دو جهان	السلام ای فیض بخش انس و جان
السلام ای بادشاه مرسلان	السلام اے قبله صاحبدلان
السلام ای روی تو شمس الضحی	السلام ای موی تو لیل الدجی
السلام ای نائب پروردگار	السلام ای قاسم جنات و نار
السلام اے مصطفے ای مجتبے	السلام ای مقتدای اهتدا
السلام اے سید عالی نسب	السلام ای معدن علم و ادب

السلام ای دست تو دریای جود
السلام ای ماحی کفر و فساد
السلام ای مرهم زخم العباد
السلام ای ناظم اقلیم دین
السلام ای وارث خلد برین
السلام ای ...

السلام ای حضرت پیغمبری
السلام ای پیشوای ...
السلام ای ...
السلام ای عالم علم خدا
السلام ای ...
السلام ای ...
السلام ای ...

السلام ای ...

یا شفیع المذنبین دستم بگیر | یک سلام از بندهٔ خود درپذیر
یا رجاء المرتجی کارم بساز | باب لطف خود برویم کن فراز
یا امام الانبیا بهر خدا | وارهان ما را از آفات و بلا
یا رسول الله بفریادم برس | بیکسم جز تو ندارم هیچکس
درپذیر ای شاه دین زین مستهام | صد درود و صد نیاز و صد سلام
هم بتو بر آل و اصحاب تو هم | بر هواداران و احباب تو هم
خاصه بر آن منبع فضل و وقار | صدر دین صدیق اکبر یار غار
آنکه صدق و فضل احسان کار اوست | ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
هم بروح آن امام العادلین | قطب حق فاروق اعظم شاه دین
هم بر آن سرچشمهٔ حلم و وفا | شاه ذی النورین عثمان باصفا
هم بر آن خورشید چرخ اهتدا | آن علی مرتضی شیر خدا
هم بر آن دو گوهر گوش قبول | یعنی آن حسنین ابنا بتول
هم بر آن شش کس که از ده باقی اند | آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند
هم بر ازواج و بنات تو تمام | هم بر اولاد تو ای عالی مقام
خاصه بر ارواح آن اقطاب دین | کاول ایشانست زین العابدین
بعد از آن بر باقر بحر کمال | بعد از آن بر صادق فرخنده حال
بعد از آن بر کاظم نیکوسیر | بعد از آن بر موسی والا گهر

بعد از آن ... [illegible] ... بعد از آن بر عسکری ... بعد از آن بر مهدی آخر زمان ... [illegible]

[illegible]

۱۰۵

آمد بحیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند واحیاناً بعضی اشخاص خواص را
باخود باین کرامت اختصاص می بخشیدند چند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بنده
بملاحظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند دو درعه مفاصله و همین قدر
تفاوت پایانی داشت و یکنوع بالا نشستن میشد گو که حجاب بود قبول ننمود و بعد
بست و پنجم ز لشکر سرما بر سرما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما
را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
بمیخ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار قاقم و سمور آرمیدند برهنه تنان
حربا وار چشم بر آفتاب دوختند و شبها بسان مجوسان آتش می افروختند اهل قافله
که کلهم اجمعون هیچ رخت سرمائی نداشتند دست پاچه شدند و حیران و بیچاره نقدان شایبد
مهر که شام گاهان بیمهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان الواب افسردگی بروی
عالمیان از نه دریسوم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم باغنقا انباز **مثنوی**

جهان افسرده چون طبع لئیمان	هوا شد اشک ریزان چون پشیمان
فلک با مهر بیمهری همیکرد	شده یکبار روی باغها زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما	غلط در لرزه بود از چنگ سرما
ز دست دستبرد برد بے قیل	خزیدی شمع در دامان قندیل
هوا میکرد چون کافور باری	جهان شد سرد از کافور خواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد	بهار آخر شد و فصل خزان شد

خدیو کون و مکان خواجهٔ زمین و زمان | محمد عربی نخبهٔ انسی و جانی
جلیس خم و فی و انیس او ادنی | کحیل سرمهٔ ما زاغ نور ربانی
گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم | حلاوت ثمرات ریاض رحمانی
طراز خاتم او خاتم النبیین است | که ثبت است بنقش رهای یزدانی
باصل اول و در فرع از همه آخر | چه اوست که ممکن نباشدش ثانی
بر انبیا و رسل ذات او بود افضل | چو بر مجامع انواع نوع انسانی
تمام کون و مکان ذات تو بود در وی | جهان چو دیدهٔ مردم بود تو انسانی
شود جحیم و سقر رشک باغ ابراهیم | لب شفاعت اگر روز حشر جنبانی
دم ظهور تو گشتند سرنگون اصنام | برای سجدهٔ آدم چو صف روحانی
شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر | ز شش جهات جهان چون صلیب ترسانی
ز آب صافی دین پاک کرد یکباره | تمام روی زمین را ز لوث او ثانی
ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد | چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی
بکوره ماهی و در قعر چه سمندر را | همیشه عدل تو می پرورد بآسانی
مساز عزم سوی قصر جاهش ای فکرم | ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی
مبرهن است و یقین این سخن که میدانم | شوند نه فلک از بیم آتش تو وا مانی
قلم چو شعلهٔ طور و دوات آتش آبحیات | شود کسیکه بمدحش کند درافشانی
ز جود و بخشش او رشک می برند مدام | بحار و معدن و ابر و سحاب نیسانی

در جوش بعده هر یک می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بدر رود فلک میرسانید غزل

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق / از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق

دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته / بیتو گردیدیم و آمد بدرود یم در محاق

چشم من شد آب ریز و سینه ام شد آه خیز / وان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق

میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین / داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق

گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو / در نماز و در دعا ها از نیاز و اشتیاق

مسجد تو چشم عالم تو وران چو مردمی / ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق

میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا / الوداع ای جان جانان هذه یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از انجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش روز در این مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده از انجا بر مرکب نشسته بعد دور و سیر چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره بمبئی فایز گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل دوست گریان و بتدل و ایثار بود و دریا مانند سیستان جوش و خروش مینمود هیچکس نمی نیاسود شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید المجاهدین از جمیع مرکبها پیشتر به بمبئی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

110

بلکه زاید اقامت ورزیده از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را با حسن وجوه بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیاراستند و شمع هدایت و ارشاد آن گروه درین پژوهه افروخته بمنهج مستقیم و منهل دین قدیم رهبری ساختند

دو مه در بندر کلکته ماندند ❊ پس آنکه ایشان بهجرت بخواندند
نموده چند کشتی را کرایه ❊ شدند این بچه کشتی بود دایه
در آغوشش که و مه چون نشستند ❊ کمرهای عزیمت سخت بستند
دران اسباب خود با بار کرده ❊ خدای خویشتن را یار کرده
فلک بوده است آن دریای ذخار ❊ هلال آسا دران کشتی پدیدار
فلک را یک هلال او را هزاران ❊ چو انجم هر یکی کشتی سواران
مه نو را پر از انجم که دیده است ❊ چه دیدن کس بعمری هم شنیده است
[illegible] کشتی امیر المومنین بود ❊ هم اهل بیت وی با وی قرین بود
شدند آن ماه با چون مهر تابان ❊ ز مشرق جانب مغرب شتابان
چو تا شش ماه سر لبها بریدند ❊ پس از شش ماه [illegible] سوی وطن رسیدند
درین شش ماه که جنبش گه آرام ❊ همی دیدند هر یک کام ناکام
امیر المومنین در مسکن آمد ❊ تو گویی جانش رفته در تن آمد
زوده شبگیر شبها شد صبح روشن ❊ جهان یکبار شد همرنگ گلشن
بسر آمد خزان روزگاری ❊ بهار آمد به بخت کامرانی

اما بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات

معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان

تا وقت تحریر کان بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی

بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امید وار ادعیه وافیه مستر که آنجناب

هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه

حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره از آن که این وقت ضبط آن بقید تحریر

میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سایر برادران مومنین که بسامعه ایشان برسد

عرضه میدهد درین عرصه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و

مرافعه این عرضه بنا بر انست که از برکت جناب سامی این جنس عنایات برحال فقیر ابتداً

آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عام فرموده از بفضل او

تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری ادعیه وافیه علی الدوام است

تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و هدایت و رحمت عامه فایشه کثیر الا

جا به خلایق گردد چرا بر این کار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از وطن

بود بودم و مشاغل کثیره براد و ستد و غیره بسیار روبکار میماند تا که از صبح نوبت

به نیم شب میرسید در همان ایام شبی همچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان تو طولانی

منحصر از سعی و تردد برادران مومنین با مداد و اعانت دستهای نیک مکان بنا شده

بود و در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد روبروی من بحال

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب مردم بار شده بود و برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد بود و پیش من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شامل آمادگی سواری خود دران کشتی نمودم ازجانب مخبر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد الله که بسلامت و حفاظت همه رسید و هرگاه از کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید روح دریای شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را عطا فرموده پدیدار گشته با فقیر ملاقات کرد و بمقابله و مواجه استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ که رعب و هیبت خود می نمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده شود چونکه گاهی او را ندیده بودم و بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت آن متعجب شدم فاما درانجا بخیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه حاصل بود هرگز غیبتی و غفلتی از ان نبود چون هیبتش دیدم و درخواست او معلوم کردم رعب و ترس آن اصلا در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو هر دو بنده خدا تعالی هستیم مرا از التجا بتو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه تو و من و آسمان و زمین و مور و چیا و همه بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن روح این بیان شنیده از مواجه ام رفت تا ما شادان معلوم میشد و آنوقت که جهاز بمقامی رسید

۱۱۳

ترددی بود که احیاناً اهل قافله را خصوصاً زمان را بسبب غیبوبت فقیر رنجی و تعبی
میرسید در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی چند بنظر آمد و آخر فرود در زمین
سیدیم و اندیشه آن بود که مبادا قزاقان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود
که گاهی قزاقان و قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند این معنی
موجب خلجان خاطر گشته بود حفاظت و صیانت بهر حال مرجو و مدعو از جناب ایزد بیست
و در فرود آمدن از جهاز تردد زائد بهم رسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم
الراحمین جل شانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بعد از برو و اینها را بما بگذار یا
بسپر و با کن و درین بشارت هر چند اهل قافله که دران جهاز بودند همه شامل لیکن خصوصیت
اقربا و لواحق این عاجز زیاده از دیگران دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که
بزورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسید بعد اداء چند رکعت نفل و دعا ها
کردم بحمد لله اجابت ازان سو متوجه بود و مژده ها رسید یکی از جانب غیب بحال
کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا بخوبی شنیدن خلعتهای
فاخره که از خشنودی و رضای وافره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر
بتفصیل میشد و رحمتی تدریجاً از انها بازان جمع که دران جهاز سوار بودند من بعد
بسایر سواران جهاز که اهل قافله در آنها بودند من بعد تمام میانیان بر دست فقیر
متوجه شده که مضمونش بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین
دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملکها جوار

115

دالا بدان درویش را راسخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و در خواست دعا میکرد و در جوش رحمت الٰهیه دران وقت اولاً بحال آن مرد پیر که صراحةً معاینه میشد که او را بنجابت سعادات الٰهیه فوراً بر ودند ثانیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنا بران که تو درآنها خواهی بود همه را بخشیدم و چونکه جهاز محاذی یلملم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا غسل میدادند و اعانت دران کار میکردند مغفرتی و بخششی در حق همها کاین عمل می نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند و بعد که وقت تلبیه رسید شخصی دران مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش از تو تلبیه میگوید تلبیه‌اش را تابع تو نمودم و روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظم هرگاه که از بیر ذی طوی گذشته متوجه گرداشدیم تا از ان راه درآئیم حالی عجیب برین که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقعه و آثار آن اثر جلوه گر نمایان میشد لبیک که میگفتم بمشاهده میگفتم و این گفتن بمطابقه مشاهده صریح بود و اجابت و قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بخوبی تمام مطالب عرض کردم و درانحال این مضمون بتعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و شرمنده از بلاد دور دست بحرم و مأمن تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین و چنان خواهانند درانحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها چه گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی سیار ندا شارتی

ور دول ایمانی اگر ضعیف شده باشد از این مخوفات محروم نمانده در لیلة القدر در رمضان شریف دعا بسیار نمودم خصوصاً کرده شده واجابت را متوقع

جز بلیه وادعیه بقبله آنجناب است و آینده را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات امیدوار درجای واثق است که دعا ها فرموده باشند و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اماکن و اوقات متبرکه دعاها میکنند الله تعالی اجابت فرماید انه علی کل شیء قدیر و بالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام و آخر بشارات اینست که لفظ پاره سند رجا این عریضه از جنس مبالغه نبود مسوده آن مخطوط گردید ممانعت از محو آن که این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالی اعلم بخفیات الامور و علانیتها

در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا و المتقین امام المحدثین قدوة اهل تمیز حضرت شاه عبد العزیز علیه الرحمة والرضوان

چه نوشش و نیشش باهم آفریدند ... بعالم عشرت و غم آفریدند
بهاران گرچه رنگ آمیز باشد ... خزانش دشنهٔ خونریز باشد
اگرچه روز باشد روشنی زار ... شب او را همی نماید تیره و تار
برین گفتار اینک شاید آرم ... بگوش دل شنوکان می نگارم
که ناگه از قضای ایزد پاک ... خجسته وارث سلطان لولاک
امام جن و انس شیخ آفاق ... بعشق الله جفت از ماسوی طاق
چو غمخوار تهای دین او را سپردند ... ازان عبد العزیزش نام کردند
چو تنگ آمد ازین زندان فانی ... رخ آورده بملک جاودانی
سوی خلد برین منزل گزین شد ... بفردوس آمد و مسند نشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفره لیام و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن و مقام و در جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر
و مجبول بوده بود و وجوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر و مخفی می بود درینولا
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفحوای آیهٔ کریمه و لما بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة الایة همگین اغصان و اوراق شجرهٔ طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
فی السماء باحسن وجوه سر بر آورده مستعد بر آوری گردید بموجب آنکه مصرع که عشق
و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش و ابتیاع آلات حرب مثل
تیر و تفنگ و گرد آوری رفقاء جویای نام و ننگ مستعد و سرگرم بودند و درین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که بتعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امر از
قوت بفعل آید و این شاهد غیبی از جلباب احتجاب و اختفار نماید و درین مدت
مسطور صبح و شام علی الدوام بهر منزل و مقام پیش هر کرام و لیام وعظ و تذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفاء ایشان بیان میکردند و خطوط بجمیع احبار
و انظار که قبل ازین در اکثر متعدد و مثل عقبهٔ اولی که در منا واقع است و در حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آن مقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی ازینها در بریلی و بعضی در اثنای راه هجرت
در قافلهٔ سید المجاهدین رسیده ذخیره اند وز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر دریا

١١٧

اربعین از زمان قرن ... و آنچه بچشم خود دیده و یا از زبان ثقات شنیده مرا اند تحقیق و ترقیم پوشانید اگر در نگارش بعض حالات تقدیم و تاخیر واقع شده باشد از نادانی

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

فقط

سر هر بیت این قصیده نگر | که حروف هجاست با ترتیب
هست در مدح آنکه از فیضش | بر و بحر و سحاب یافت نصیب
ای ز عشقت آتشی افتاده در هر سینه‌ها | لطف کن بر عاشقان از چهره برقع برگشا
بوی زلفت را صبا چون در دیار چین رساند | از تحیر آهوانش جابجا ماندند چرا
پیر من عشق است من او را مرید صادقم | هر چه او گوید بجان آریم بی چون و چرا
تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من | از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی
ثمرهٔ عشق تو آمد دین و دنیا باختن | خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا
جان و دل بردی ز من صبر و توانایی تمام | ذره‌ای لطفت ندیدم چیست این جور و جفا
چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم | چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا
حاصل عمرم ز عشقت چیست دانی سوختن | از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما
خوف و بیم و باک که از کس نداری چون | میروم نالان بدرگاه امیر باصفا
داور دوران وزیر الدوله دریا کرم | ناظم نظم امارت ناشر جود و سخا
ذو المعالی ذو المفاخر مصدر فیض اتم | ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
راست گفتار است هم رایش رزین است و متین | نیک کردار است و ذاتش [illegible] پر صفا
زبدهٔ ارباب فضل و صاحب علم و عمل | حامی دین و دول سر دفتر صدر و ذکا
ژنده پوشان قناعت را توانش تکیه‌گاه | برگ ساز بی نوایان مرحبا صد مرحبا
ساعی اندر کار نیک و ساعی اندر زهد و پند | دست او دریای جود آمد دلش کان عطا

١١٨